

# تاریخ تمدن

## ویل دورانت

### جلد نهم

انتخاب: م. بوذری

فصل اول

#### فرانسه: نیابت سلطنت

ولتر که تا سال ۱۷۱۸ به نام فرانسوا ماری آروئه شناخته می‌شد، فرزند فرانسوا آروئه، وکیل توانگری بود. مادرش نیز تبار اصیلی داشت. ولتر به کمک خویشاوندان مادری اش به دربار لوئی چهاردهم راه یافت. در میان دوستان خانواده ولتر چند تن آبه بودند. این عنوان، که به معنای پدر بود، به هر روحانی ای اطلاق می‌شد، اعم از اینکه مورد رتبه بخشان قرار گرفته یا نه. ولتر شاگرد آبه دوشانونوف بود که مردی با فرهنگ وسیع و آزاده بود. این روحانی ولتر را با کفرگویی نینون و شکاکیت مونتنی آشنا ساخت. در زمانی که لوئی چهاردهم از دنیا رفته بود و سلطنت قانوناً به نتیجه اش لوئی پانزدهم می رسید لوئی پانزدهم فقط ۵ سال داشت. نواده دیگرش، به شرط چشم پوشی از حق خود بر تاج و تخت فرانسه، به نام فیلیپ پنجم به شاهی اسپانیا رسیده بود. متمم وصیت نامه (۲۵ اوت) ریاست شورای نیابت سلطنت را به فیلیپ دوم، دوک د اورلئان، سپرد. فیلیپ به لذت بیش از قدرت دل بسته بود و شاید بی میل نبود که کاری به کارش نداشته باشند. ولی سرانجام، به انگیزش دوستان، باشتاب دست به کار شد. نخستین کار فیلیپ این بود که سامان و ثبات مالیرا به کشور بازگرداند. او دولت ورشکسته ای به ارث برده بود. نیت اصلی وی آن بود که، با نشر اسکناس به اعتبار دولت، استفاده از نیروی انسانیو مصالح را افزایش دهد تا ارزش اندوخته طلا و نقره و بهای زمین های ملی را دو برابر سازد، و با کاهش بهره وام بازرگانان را به استقرار پول برای

سرمایه گذاری و اجرای طرحهای تازه صنعتی و بازرگانی تشویق کند. شاید مردم فرانسه از مشکلات طرحهای اقتصادی فرانسه آگاه شده بودند. زیرک ترین معامله گران به فراست دریافتند که سهام شرکت بیشترین ارزش خود را یافته و اکنون هنگام فروش آنها رسیده است. فیلیپ با پس دادن همه سهام خود به بانک کوشید بحران را کاهش دهد. این تدبیرها نتوانستند مردم را از فروش سهام بازدارند. در ماه ژوئیه، بانک ناگزیر شد که پرداخت وجه اسکناسهایی که بیش از ده فرانک ارزش داشته باشند را معلق گذارد. این سقوط و فروپاشی نتایج مثبتی نیز داشت. کشاورزی فرانسه با استفاده از گرانی محصول و کاهش ارزش پول از این بحران سود برد. صفت فرانسه، که موقتاً دچار رکود شده بود، در نتیجه ارزانی بهره وام و گرانی محصول دوباره رونق گرفت. فیلیپ، با آنکه مردی آزادیخواه بود، هرگونه کاهش اختیارات سنتی مقام شاهی برایش تحمل ناپذیر مینمود. هنگامی که پارلمان، حق اعتراضی که فیلیپ بدان وعده داده بود. از تصویب پاره ای از فرمانهای وی سرباز زد، فیلیپ پارلمان را به مجمع معروف «بستر عدالت» فراخواند. در این مجمع، شاه جوان، به راهنمایی فیلیپ، به آنان فرمان داد که فرمانهای نایب السطنه را تصویب کنند و آنها نیز اطاعت کردند. افزایش فرانسه از هنگام صدور «فرمان نانت» در ۱۵۹۸ تا زمان الغای آن در ۱۶۸۵ و نیز سایر مسائل، این کشور را، چون لویی چهاردهم در نخستین سالهای فرمانرواییش، به اصول اخلاقی سختگیر و توبه کار جای خود را به نایب السطنه شکاک و شهوترانی مثل فیلیپ داد، این محدودیتها از بین رفت. انقلاب هنری این دوران نماینگردگرگونی وضع سیاسی و اخلاقی بود. مشرب آن عصر نیازی به کلیسای جدید نمی دید. علاوه بر این بناهای بزرگ، خانه ها و اتاق های فرانسویان کوچکتر ولی تزئینات آنها ظریفتر شده بود. سبک باروک اندک اندک جای خود را به سبک روکوکو سپرد: یعنی سبک اشکال نامنظم و تزئینات فراوان، کمابیش، به سوی ظرافتیشکننده روی آورد و از سر تفنن و هوس، راه تخیلات بیشماری را در پیش گرفت. خود فیلیپ با کردار، سلیقه، و شخصیت خود مظهر تحول از سبک باروک به، روکوکو بود. پایتخت را از ورسای به پاریس آورد و به تمام معنی از هنرمندان حمایت میکرد. سلیقه زمان آشکارتر از همه در نقاشی این روزگار خود نمایی کرده است. ادبیات نیز در زمان اخلاق نا استوار و رواداری دینی دوره نیابت سلطنت رونق یافت و بدعتگذاری جا پایی برای خود یافت که هرگز از دست نداد. تناثرها و اپراها از سختگیریهای شاه پیشین و مادام دو منتنون رهایی یافتند. بزرگترین نویسندگان این عصر، محافظه کارانی بودند که در زمان «لویی بزرگ» پرورش یافته بودند. نایب السطنه در ۱۷۲۳ در گذشت. فیلیپ د اورلئان با همه گناهانش مرد بدی نبود. اما به هر حال دوره نیابت سلطنت، از نظر اخلاقی، ننگینترین فصل تاریخ فرانسه بود هر چند که اقتصاد فرانسه را نیروی تحرک بخشید و در ضمن آموزش زایگان، هنر و ادبیات فرانسه را قیمومیت پادشاه پیشینی رها کرد. ولتر در این زمان جوانی بود که در اشعارش نایب السطنه را مورد تمسخر قرار می داد. یکبار او را به شهری در ۱۶۰ کیلومتری جنوب پایتخت به نام «سولی\_سور\_لوار» تبعید شد که بخاطر تقاضایی که از فیلیپ کرد بخشوده شد ولیکن دوباره بدلیل سرودن هجویه ای دیگر در ۱۶ مه ۱۷۱۷ دستگیر و به باستیل فرستاده شد. در همین زندان وی، «هانریاد» را نوشت. ولتر در آوریل ۱۷۱۸ از زندان آزاد شد، ولی ماندن در پاریس برای او منع شد. ولتر امیدوار بود «هانریاد» به عنوان حماسه ملی فرانسه پذیرفته شود، ولی آیین کاتولیک چندان در نزد هم میهنانش گرامی بود که نمی توانستند آن منظومه را به منزله حماسه روحشان بپذیرند. ولتر زمانی، از شهرت و اقبال بی شایبه ای بهره مند بود. او بزرگترین شاعر زنده فرانسه شناخته شد. به دربار لویی

پانزدهم پذیرفته شد، ملکه در اجرای نمایشنامه هایش گریست، و ۱۱۵۰۰ لیور از محل در آمد شخصی خود به او بخشید. اما دوبار به باستیل رفت.

## فصل دوم

### مردم

مردم انگلستان، هنگامی که ولتر به سرزمین آنان گام نهاد، پس از یک نسل پیروزیهای پر هزینه خویش بر فرانسه، مدت یگ ربع قرن بود که از آرامش نسبی برخوردار شده بودند، بر دریاها و در نتیجه بر تجارت و پول جهان، تسلط داشتند و اهرم توازن نیرو رادر بر اروپا به سود خویش حفظ می کردند. اخذ مالیات و اقدامات خیریه تا اندازه ای از تمرکز طبیعی ثروت کاست. توانگران انگلستان، به عکسنجیب زادگان فرانسه، قسمت اعظم مالیهایی را که دولت را سرپا نگه میداشت می پرداختند. هزینه اقدامات خیریه را مالکان خانه های بخش کلیسایی با پرداخت مالیات تامین می کردند. اقداماتی مثل دستگیری از گدایان، اشتغال بیکاران و نگهداری کودکان بی سر پرست در نوانخانه ها، در این دوران، توسعه استخراج معادن باعث شد که مقادیر زیادی ذغال سنگ برای سوخت در اختیار صنایع قرار گیرد. ذغال سنگ بیشتر از آن روی در انقلاب صنعتی اهمیت یافت که از آن برای گداختن سنگ آهن و تبدیل آن به صورت، آهنی خالصتر، محکمتر، و چکش خوارتر استفاده میشد. گرمی بازار محصولات صنعتی در مستعمرات اختراع ماشین های صنعتی را تشویق می کرد؛ پارلمنت به افراد امتیاز حقوق انحصاری اختراع و استفاده از آن را به مدت چهارده سال اعطا می کرد. اندک اندک یک پرولتاریا وابسته در شهرها پدیدار شد. اتحاد کارگران را باید نخستین جوانه های جنبش سنذیکاهای کارگری دانست که در پایان قرن هجدهم در انگلستان آغاز شد. اشراف انگلستان، چون نجای فرانسه، از بازرگانی روی بر نتافتند و از سرمایه گذاری در کارهای بازرگانی سود سرشار اندوختند. بازرگانان بزرگ اکنون در ثروت و قدرت اشرافیت زمیندار در رقابت بودند؛ روابط خارجی کشور را تعیین، و برای تسلط بر بازارها و منابع ثروت و راههای تجاری جنگ برپا می کردند. موقعیت جغرافیایی لندن به این شهر امکان داده بود که دوش به دوش بازرگانی و مستعمرات انگلستان گسترش یابد. پیاده روهای لندن، پس از آتش سوزی بزرگ ۱۶۶۶، بیشتر با سنگ

های گرد کوچک مفروش شدند، و تا قرن نوزدهم به همین وضع باقی ماندند. کارهای بهداشتی در شهر توسعه یافتند. در محلات فقیرنشین شهر مردان و زنان به ندرت به زناشویی تن در میدادند. در این محلات بندرت کلیسا به چشم می خورد، ولی میکده و آبجو فروشی فراوان بود. میگساری بیش از قمار متداول شده بود. آبجو نوشابه ملی بود. هوای مرطوب، بازار مشروباتی چونروم، پانچ، برندی، جینی، لیکور، و ویسکی را گرمی بخشیده بود. بطور کلی اخلاقیات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی در حوض خود بود. قمار هم که ملکه "آن" آنرا تحریم کرده بود رواج یافت. انگلیسیان قرن هجدهم مردمان خشن و سخت جان بودند که به سختی و خشونت خو کرده بودند. در قرن هجدهم با به تصویب رسیدن قوانین تازه ای در پارلمنت انگلستان شمار مجرایمی که قانون برای آنها کیفر مرگ تعیین کرده بود فزونی یافت. جرایمی که کیفر آنها مرگ بود از ۵۰ مورد در ۱۶۸۹ به ۱۶۰ مورد در ۱۸۲۰ رسید. تعیین کیفر مرگ برای این جزایم نمودار تمایل پارلمنت انگلستان به حراست داریی مردم بود. قوانینی که به این منظور وضع شد ممکن است معلول قانون شکنی و وحشیگری مردم بوده باشد و شاید هم این قوانین به پدید آمدن عاداتی که مردم انگلستان را پایبند قانون ساخته است یادی کرده باشند. جرایم سبکتر را با زندان، پیلوری، تازیانه، کارهای سخت، ندامتگاه ویا فرستادن محکومان به مستعمرات کیفر می دادند. به موجب قانونی که در ۱۷۱۸ به تصویب رسید، بزهارانی را که به زندان زندان محکوم شده بودند به یک پیمانکار می فروختند و او نیز زندانیان را به هزینه خود غالباً به مرلند یا ویرجینیوا آنان را تاسر آمدن مدت مخکومیتشان، معمولاً از راه حراج، به مالکان کشتزارهای توتون می فروخت. کوبنده ترین انتقادات از وضع نابسامان و ناپسند زندانها در رمانهای فیلدینگ وسمالت و تصاویر هوگارت نمایان گشتند. دقیقاً در همین زمان بود که زنان در گردشگاههای چنان آرایشهای سحرانگیز و فریبنده ای میکردند که پارلمنت برای صیانت مردان در برابر وسوسه زنان قانونی را تصویب کرد که هر زنی که به هر طریقی با زیور آلات، عطر و کلاه گیس و سایر وسایل رعایای مردعالیحضرت را بفریبد مشمول کیفرهایی خواهد شد که قانون برای جادوگرها و همانند آن پیش بینی کرده استو زناشویی او، در صورت محکومیت، باطل و بیاعتبار شناخته خواهد شد. زنان و مردان بار سنگین آن همه پوشاک پر زرق و برق را در خانه بر دوش میافکندند. در خانه شخص می توانست هر چیز به تن کند. قلت پنجره ها درون خانه ها را از انظار پنهان ساخته بود. قانون برای هر خانه پنج پنجره تعیین کرده و به پنجره های اضافی که تحمل تلقی می شدند، مالیات بسته بودند. در خانه ها تاریک و دلنتنگ کننده و خفقان آور بود. خانه ها را معمولاً با شمع روشن میکردند، و بیش از یک شمع در خانه ها بر نمی افروختند، ولی توانگران خانه هایشان را با مشعل، یا چهل جزاغ روسن می ساختند. خانه ها را با ذغال سنگی که در، بخاری یا بخاری دیواری می ریختند و یا با چوبی که در آتش دانهای بزرگ می سوزاندند گرم می کردند. هوای لندن همیشه دودآلود بود. پاک کردن خانه ها از غبار و دوده گاهی دشوار، ولی اجتناب ناپذیر بود. بنظر فرانسویان، دشمنان انگلیسی آنان، پس از هلندیان، بیش از هر مردمی خانه هایشان را جارو می کردند. تقزیبا هم‌زمان گل پرورش می دادند و بیشتر خانه ها باغچه داشتند. انگلیسیان که فراوانی باران آنان را برکت داده و به ستوه آورده بود، طرح باغچه بندی باغها را به یک شور و شوق مبدل ساختند.

## فرمانروایان

در پس از آنکه چارلز اوول، متعاقب انقلاب پیرایشگران و به حکم پارلمنت اعدام شد، و جیمز دوم، هم در جریان انقلاب با شکوه بهفرانسه گریخت و تاج شاهی خود را از دست دادانگلیسیان مردی را فرمانروای خویش ساختند که دل و روح خویش را در آلمان به جا نهاده بود و برای رفتن به میهنش، هانور، مرخصی های طولانی می گرفت؛ مردی که عنان اختیار خود را به پارلمنتی سپرده بود که زبان و روش های آنان را هیچگاه نمی فهمید. خاندان هانور به آلمان قرون نسطی، و دوکهای برونسویک-لونبورگ می رسید. خود هانور در ۱۶۹۲ برگزیننده امپراطوری مقدس روم شدنخستین برگزیننده آن، ارنست آوگستوس، سوفیا را نواده جیمز اول، شاه انگلستان، بود به همسری خویش برگزید. پس از مرگ ارنست، پارلمنت انگلستان در ۱۷۰۱، با تصویب قانون حانشینی، بیوه وی را وارث تاج و تخت انگلستان شناخت. فرزند او جورج لوئیس، دومین برگزیننده هانور، این وراثت فرخنده را با زناشویی خود بر فرحام نمود. همسرش سوفیا دوروتنا قصد داشت از خانه بگریزدولی جورج توطئه همسرش را کشف کرد. سوفیا دوروتنا دستگیر و محکمه شد، پیمان زناشویی او فسخ گشت، و باقی عمر را تا سی و دو سال در قلعه آلدن زندانی شد. سوفیا دختری به دنیا آورد که مادر فردریک کبیر شد و پسری به جهان آورد که به نام جورج دوم به پادشاهی انگلستان رسید. سوفیا، بیوه برگزیننده هانور، در ۱۷۱۴، دو ماه قبل از مرگ ملکه آندر گذشتو از روی فرصت نیافت به فرمانروایی انگلستان برسد؛ ولی فرزندش بی درنگ، پس از مرگ ملکه "آن"، به نام جورج اول، به فرمانروایی بریتانیا و ایرلند اعلام شد. جورج دوم، مانند پدرش سربازی دلیر بود. او خوی و خصلت سپاهگیری را غالباً با خود به دربار می برد؛ ولی به شایستگی و توانایی شاهی می کرد. انگلیسی را خوب می دانست، ولی به لهجه غلیظ وستفالیلی سخن میگفت. با ناشکیبایی، ولی به دقت ناظر اقدامات در جهت تحدید اختیارات و درآمدش بود؛ و در منار همه اینها بر خلاف پدرش از ته دل به همسرش کروزلین، مهر می ورزید. در زمان جورج اول، به فیلیپ پنجم، شاه اسپانیا، وعده داده بودند که پس از بهبود وضع مالی کشور و فرونشستن خشم پارلمنت، دولت انگلستان از مالکیت جبل الطارق دست خواهد شست، اما مردم انگلستان با چنین تسلیمی مخالف بودند. داستان به جنگ کشیده شدن انگلستان، نمودار جنگ طلبی ناشی از میهن پرستی افراطی مردم انگلستان و راست گویی تاریخ نویسان آنهاست. در ژانوه ۱۷۳۹ دولت انگلستان، با نادیده گرفتن داد و فریاد مردم، عهدنامه پارژو را با اسپانیا بست. دولت انگلستان در

۱۷۲۲ برای مردم ایرلند قوانینی وضع کرده بود که به نحوی با مخالفت مردم ایرلند شد، از جمله اینکه مسکوکات مسی را در آن کشور رایج کرد. مردم ایرلند از اینکه مسکوکات با ارزش، یا از دور خارج شده ذخیره گردد و یا از کشور خارج شوند با این اقدام مخالفت کردند. برای مردم این کشور قدرت ایستادگی در برابر حکومت انگلستان را، جز اقدام جمعی یا خشونت فردی، برای مردم این کشور ناممکن کرده بود. چون کسی نمی توانست جز از راه وابستگی به کلیسای رسمی انگلستان به مقامی برسد، پارلمنت ایرلند پس از ۱۶۹۲ کلا از پروتستانها تشکیل می شد، و لاجرم اکنون کاملا سرسپرده انگلستان بود. برخلاف ایرلند، اسکاتلند هرگز مغلوب انگلستان نشد و حتی برعکس، یک شاه اسکاتلندی نیز به انگلستان داده بود. روسای قبایل هایلندز، که هنوز مغلوب نشده بودند، برای اسکاتلندیهایی که به دفعات انگلستان را عرصه تاخت و تاز می دادند افراد جنگجویی فراهم میکردند. نژاد مردم لوندز آنگوساکسون بود و با انگلیسیان خاستگاه قومی مشترکی داشتند. آیین اسکاتلندیها چون آیین انگلیسیان، ثمره جنبش اصلاح دینی بود، نه میراث کلیسای قرون وسطیو آیین بجای آنکه مردم اسکاتلند را پراکنده کند آنان را، به هم پیوسته بود. کلیسای پرسبیتی اسکاتلند تقریبا به الاهیاتکالون وفادار ماند و آموزشگاههای بخشهای کلیسایی و "آموزشگاه های شهری" شاگردان را برای ورود به دانشگاه آماده می ساختند تلاش های بیهوده و نافرجام حیمز سوم برای لشگرکشی به انگلستان یا اسکاتلند وی را از پای درآورد. با تسلط یافتن پارلمنت انگلستان و والپول آغاز دشمنی آن با اسپانیا چنان می نمود که این فرصت مناسب فرا رسیده است (۱۷۳۹). حمله فردریک کبیر به سیلزی (۱۷۴۰) به جنگ جانشینی اتریش منتهی شد، انگلستان سپاه عمده خود را بر اروپا فرستاد؛ جکوبایتها برای بازگرداندن تاج و تخت انگلستان بهترین فرصت را یافته بودند؛ برای تحریک مردم و بر پا ساختن شورشی به نفع خاندان استوارت حمالی به انگلستان فرستادند و از فرانسه پول و اسلحه و سرباز خواستند. دهها سال گذشت و هنوز جکوبایتهای اسکاتلند به امید جبران شکستهای گذشته و پیروزیهای آینده خود بودند، و سرانجام، با تباهی و فساد شاهزاده خوبروی، چارلز ادوارد استوارت در رم، امید وایمان خویش را از دست دادند. پدر چارلز، جیمز سوم و مادرش ماریاکلمنتیا سوسبیکا، نواده نامدارترین شاه لهستان بود. پیمان اکس\_لا\_شاپل که در ۱۷۴۸، میان انگلستان و فرانسه بسته شد، خروج چارلز را از خاک فرانسه خواستار شد. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در ژوئن ۱۷۵۵، فرانسه و انگلستان، بی آنکه به هم اعلام جنگ داده باشند، در آمریکا دشمنی آغاز کردند. در ۱۷۵۶، انگلستان پیمانی با پروس بست. فرانسه و اتریش هم پیمانی دفاعی بستند وزیر امور خارجه انگلستان در جنگ هفت ساله که نقشه اروپا را تا انقلاب فرانسه مشخص نمود ویلیام پیت بود که سخنگوی کشور خویش شد.

## دین و فلسفه

اروپای باختری در قرن هجدهم دارای دو رویداد اصلی بود؛ نابودی فنودالیسم کهن، و نابودی قریب القوع پیرایه های مسیحیت که که پشتیبان روحی و اجتماعی نظام فنودالیسم محسب می شد. دین و دولت آنچنان به هم پیوسته بودند که سقوط یکی، دیگری را نیز به همان سرنوشت دچار می کرد. هر دو جنبه این دگرگونی بزرگ در انگلستان زودتر از کشورهای اروپایی دیگر آغاز شد. در عرصه سیاست، جنگ ۱۶۴۲-۱۶۴۹ در انگلستان پیش آمد انقلاب فرانسه در ۱۴۷ سال بعد بود که اشرافیت فنودالی را برانداخت و شاهی را سر برید. در قلمرو دین، خدا پرستان انگلستان، نیم قرن زودتر از آنکه ولتر در فرانسه به مسیحیت بتازد، مسیحیت را به باد حمله گرفتند. قانون انگلستان بجای آوردن آیین نیایش انگلستان را بر همه انگلیسیان واجب شناخته، و برای هر بار غیبت از کلیسا در روز یکشنبه یک شیلینگ جریمه تعیین کرده بود. عوامل بسیاری در انگلستان برای متزلزل ساختن اعتقاد نامه مسیحی دست به دست یکدیگر دادند. جنبش خدا پرستان در ۱۶۲۴، با انتشار "درباره حقیقت"، اثر ارد هر برت او چربری، آغاز شده بود، در قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، به دست چارلز بلانت، جان تولند و آنتونی کالینز گسترش یافت. مدافعان مسیحیت در برابر حملات خدا پرستان تن به تسلیم شکست ندادند، برعکس، با همان حرارت، وسعت دانش، و سبک، و سخنان زهر آگین تیندل و میلتن، به جنگ با آنان پرداختند. متودیسیم، بیش از همه، تنگدستان را به سوی خود کشید. واعظان متودیسیم مردمی کم دانش، با بیان و احساساتی ساده، بودند و از نظر طبقاتی یا فرهنگی امتیازی بر شنوندگان خود نداشتند. آنان پیام خویش را درباره گناه و توبه، به گوش دهقانان، کارگران معدن و مجرمان می رساندند، ایمان آنان، با آنکه به جای محبت بر ترس استوار بود، با عرضه داشتن قانون اخلاقی به مردم انگلستان موجب تحولات اخلاقی این کشور در نیمه دوم قرن هجدهم یاری میکرد. در همین سالها، دیوید هیوم، در سایه یسوعیان، دو کتاب شکاکانه خود، "رساله درباره طبیعت انسان" را نوشت. در سپتامبر ۱۷۳۷، با دستنویس این کتاب به لندن بازگشت. در مقدمه کتاب، هیوم بر آن بود که طبیعت آدمی را از نظر فهم و انفعالات، بررسی کند. او به تحلیل "تاثیر"، ادراک، حافظه، تخیل، اندیشه، عقل و اعتقاد پرداخت. به نظر می رسد هیوم در این تعریفها "ذهن" را وجود یا عامل واقعی شمرده است که تصورات یا تاثرات را می آرماید، تملک می کند، به یاد می آورد، یا حکمی درباره آنها د صادر

می‌کند. ولی به طور کلی، علت هم که هیوم از آن یاد می‌کند، فقط یک تصور است و نمی‌توان نشان داد که یک واقعیت عینی است. آزادی ارده (اختیار) در پرتو نظریه هیوم میسر نیست، زیرا ذهنی نیست که بین تصورات یا پاسخ‌ها (واکنش‌ها) انتخابی بکند. هیوم در پایان به استدلال، همچون راهنمایی برای زندگی، پشت می‌کند. با گرایش به ایمان غریزی، یا اعتقاد مبتنی بر رسم و عادت، اظهار می‌کند که واقعیت زائیده خرد است و علیت در آن جریان دارد. او در ۱۷۵۱ "پژوهش در اصول اخلاقی" را منتشر نمود و پیش از آن در ۱۷۴۸ "پژوهش" در فهم انسان را با بحثی در مورد "معجزات" انتشار داده بود. در ۱۷۵۱ دیالوگهایی در مورد "دین طبیعی" را نوشته بود که بیشتر از همه فرآورده‌های فیلی اش ویرانگر بود و سیرتی شیطانی داشت. با آنکه هیوم سز انجام با دین از دز آشتی در آمد، دوستانش خواهش کردند از نشر "دیالوگها" خودداری کند. هیوم خواهش آنان را پذیرفت و دست نوشته آن را در میز تحریرش پنهان کرد. هیوم، پس از خستگی در بحث‌ها، یکی که به دیده وی به جای غفل، از احساسات خود ریشه می‌گرفتند، در آخرین سالهای عمر به سیاستو تله‌ریخ روی آورد. در ۱۷۵۲، گفته‌های سیاسی را منتشر کرد. او تا حدب آروزوی یک برابری کمونیستی را در دل می‌پروراند؛ ولی احساس می‌کرد که طبیعت آدمی ایجاد آن آرمانشهر را که بر بنیاد برابرباشد محال می‌نماید. هیوم، در "گفته‌های سیاسی" و "مقالات و رسالاتی در مورد موضوعات گوناگون"، در ۱۷۵۳ هیوم سهم بزرگی به دانش اقتصادی ادا کرد. او نظریه فیزیوکراتهای فرانسه را، مبتنی بر اینکه همه مالیاتها سرانجام به زمین تعلق می‌گیرد، رد کرد؛ او بر آن بود که این مالیاتهای به کار تعلق می‌گیرند، ریزا هیوم، حتی پیش از آنکه انقلاب صنعتی شکلی به خود گیرد. یکی از ویژگیهای قرن هجدهم این است که در طول عمر یک نسل سه تن از تاریخ نویسان جهان را پرورش داد: ولتر، هیوم و کبین، هر سه فیلسوف بودند و می‌کوشیدند تاریخ را، به زبانی جز زبان عالمان الاهی و در پرتو دانش روزگار خویش، از نو تعبیر کنند. کبین، هیوم را ستود و نفوذ عمیق وی در اندیشه خود تصدیق کرد. در ۱۷۵۵، برخی از روحانیون اسکاتلندی، کوشیدند که هیوم را، در مجمع عمومی کلیسا به بدبینی محکوم کنند. در نوامبر ۱۷۴۵ سفیر کبیر بریتانیا در فرانسه تعبیر کرد و هیوم ناگزیر شد به ادنبرگ بازگردد. ولی در ۱۷۴۷ به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد و به بندن رفت. سرانجام در ۲۵ اوت ۱۷۷۶، به آرامی و با اندکی درد چشم از جهان فرو بست.



## ادبیات و تئاتر

فعالیت دامنه دار مطبوعاتی ، انگلستان متحول کرد. جمعیت کشور فزونی یافته بود و زندگی در جامعه صنعتی و بازرگانی شمار با سوادان را افزایش داده بود. بورژوازی ناخواسته کتاب خواندن را وسیله تمرکز و سرگرمی می شمرد؛ زنان به کتاب علاقه پیدا کرده بودند و آثار ریچارد سن و داستانه‌های دیگر را می خوانتند. کتابخانه های سیار، که نخستین آنان در ۱۷۴۰ در لندن مورد استفاده قرار گرفت و شمار آنها به زودی تنها در شهر لندن به ۲۳ رسید، مردم را به خواندن کتاب راغب تر کرد. چاپخانه ها برای آنکه به تقاضای روز افزون مردم پاسخ گویند، شب و روز فعالیت می کردند. در انگلستان کلا ۳۰۰ چاپخانه وجود داشت که نیمی از آنها در شهر لندن بودند. زنان و مردان سرشناس لندن و مردم با سوادی که در باشگاه ها و فیهو خانه ها گرد می آمدند، اشعار الک ندر پوپ را می خواندند و آن را می ستودند. پوپ، همچون بیشتر شاعران آن روزگار، آرزوی سرودن منظومه حماسی در سر داشت. این بود که به کمک همکارانش ادیسه ترجم و به نظم در آورد. او می گوید باید سپاسگزار باشیم که عقلمان محدود آینده ناشناخته است. و در شعری که به یاد پاسکال گفته است متذکر می شود که "باید اذعان کنیم که حب ذات، آن سرچشمه حرکت، روح را به فعالیت وا می دارد؛ ولی عقل هم باید دست به کار شود تا به شهوات ما نظم و تعادل بخشد و ما را از رذیلت برهاند. پوپ در ۳۰ مه ۱۷۴۴ از دنیا رفت در حالی که فضای ادبی انگلستان را تغییر داده بود. شعر نو کلاسیک پا را از جهان مطبوعاتی فراتر نهاد و توجه خویش را بیش از هوا و دورنمای طبیعت، که در حالات و احساسات روزانه مردم تاثیر می گذارند، و بیش از زنان و مردان کوچک و خیابان، به هومر و هوراس و ادیسن و پوپ معطوف ساخت. دیگر تغزل بازگشت و حماسه به فراموشی سپرده شد و هرچند آوای احساس همیشه و از قدیم بلند بوده استریالولی جیمز تامس بود که در این دوران نخستین ندای "حساسیت رمانتیک" را برآورد. سلیفه مردم، پس از بازگشت خاندان استوارت، دگرگون شده بود؛ جامعه اکنون توجه خویش را از تئاتر به اپرا معطوف ساخته بود. تماشاگران پولدار و محترم هنوز در روی صحنه نمایش می نشستند. سالن تئاتر و سرسراهای آن دو هزار نفر را در خود جا می دادند؛ تماشاگران بیشتر از افراد طبقات متوسط بودند و کیفیت و مقبولیت نمایشنامه ها به وسیله تحسین آنها تعیین می شدند؛ به همین علت، مضامین برژوایی با مضامین رمانتیک به رقابت برخاستند. نقش های زنان تماما

به عهده زنان بود و در این راه دل بسیاری از مردان را ربودند. در این روزگار بازیگران زن نامداری در صحنه نمایش درخشیدند. هوگارت تک چهره هایی از آنان کشیده، و چارلز رید داستانهایی درباره آنها ساخته است. برجسته ترین پدیده ادبی این روزگار ظهور رملن حدید است کلاریسا و تام جونز از نظر تاریخی از هر شعر یا نمایشنامه ای که در این عصر تصنیف شده اند با اهمیت ترند. پدر رمان حدید سمیوال ریچارد سن بود که در نوامبر ۱۷۴۰ با نشر نخستین داستان خویش دو مجلد، فصل نویسی در ادبیات انگلیسی گشود. نام این کتاب "پملا"، یا پاداش پاک دامنی " بود. هزاران تن از انگلیسیان به این داستان دل بستند و روحانیان انگلستان، از این که دیدند مواعظ آنان به صورت داستانی نافذ و دلکش در دسترس بعل زبواب (ابلیس) قرار گرفته است، خشنود شدند. "پملا" در عرض ۶ ماه ۴ بار به چاپ رسید. زنان انگلستان اکنون از ریچارد سن، که برای آنان در "پملا" زنی آرمانی ترسیم کرده بود به اصرار کی خواستند مردی آرمانی نیز ترسیم کنند. وی پس از خوتندن "جوزف اندروز" هنری فیل دینگ که در آن نویسنده "پملا" را به مسخره گرفته بود و پس از ملاحظه تصویر مفصل وی از شخصیت مردان در "تام جونز"، نوشتن "سزگشت سر چارلز گراندیس" را آغاز کرد. این داستان در فاصله نوامبر ۱۷۵۳ و مارس ۱۷۵۴ در ۷ جلد انتشار یافت. هنری فیلدینگ حماسه ایلپاد را نیز هجو کرده بود. فیلدینگ در ۱۷۳۶ نمایشنامه هایی را به صحنه آورد ولی یک سال بعد که "قانون اجازه طبع و نشر" هنر تاتر را محدود ساخت، پای خود را از صحنه کنار کشید. او در ۱۷۴۳ یک اثر سه جلدی منتشر ساخت که با فروتنی عنوان "نوشته های پراکنده" را بر آن نهاده بود. جلد سوم شامل شاهکاری است که به طعنه نوشته شده، و "آقای جانثون وایلد بزرگ" نامک دارد. این کتاب زندگی نامه واقعی فیل دینگ، تبهکار نامدار قرن هجدهم نیست. و خود فیلدینگ می نویسد: "این داستان کارهای است که ممکن است از او سر زده باشند. پس از شکسپیر، کسی زندگی انگلیسیان را به این تفسیر و صراحت تصویر نکرده بود. البته، او همه چیز را وصف نکرد. خصوصیات چون رقت قلب، وفاداری، شهامت، قهرمانی و ادب و احساساتی که در هر جامعه می توان یافت، در تام جونز به چشم نمی خورد. ریچاردسن، فیلدینگ، و سه مالت انگلستان نیمه قرن هجدهم را کامل تر و روشن تر از همه تاریخ نویسانی که خود را در رویدادها و موارد استثنایی غرق می کنند نمایش می دهند و همه مردم انگلستان، جز طبقه فرادستی که آداب و مستعمرات فرانسویان را از آنان گرفته بود در داستانهای این نویسندگان تجسم یافته اند. این رمان نویسان رمان جدید را بوحود آوردند و چون میراثی گران بها برای آیندگان به یادگار نهادند.

## هنر و موسیقی

انگلستان، که در آسمان ادب و سیاست چون ستاره می درخشید، در موسیقی و هنر تمر متواضع سیارات دیگر بود. عقب ماندگی انگلستان در هنر و موسیقی علل بسیاری داشت. آسمان تیره انگلستان را به سختی می توان از جمله این ملل دانست، زیرا آسمان هلند نیز تیره بود، و می دانیم هلند به اندازه آسیاهای بادی خود هنرمند داشت. هلند نیز پیرو آیین پروتستان بود پس شاید بتوان انقلاب پیرایشگر و میراث آن را علت رکود انگلستان دانست. انقلاب پیرایشگر چارلز اول، پادشاه هنر دوست، را سر برید و مجموعه آثار هنری وی را پراکنده کرد، و اندیشه انگلیسیان را مقارن هرج و مرج، دوران حکومت سرپرستی از تحرک بازداشت. نفوذ و قدرت جنبش پیرایشگری، که در دوران بازگشت خاندان استوارت کاهش یافته بودند. در زمان ویلیام سوم و خاندان هانور از نو فزونی یافتند و در جنبش متودیسیم به قدرت پیشین خود رسیدند. زیبایی بار دیگر گناه شناخته شد. انجمن شاهی هنر که، در سال، ۱۷۵۴ تاسیس شده بود، می کوشید با ایجاد همچشمی در میان نقاشان، و با نمایش هنری آنان، قریحی ذوق ملی را برانگیزد. ویلیام هوگارت که در جوانی به حکاکی مس و کشیدن تصویر برای کتاب مشغول بود استعداد خود را در تک چهره سازی آزمود. هوگارت در فاصله سالهای ۱۷۳۵ تا ۱۷۴۵ تصویرهای درخشانی کشید. سپس به هجو زندگی مردم لندن پرداخت و در کلیساهایی که به این منظور ساخت پندهای اخلاقی را با داستان در هم آمیخت. تصاویر چاپ شده هوگارت از نظر تخیل و شیوه خام، و از نظر ریزه کاری ساده و نمودار شتابزدگی نقاشی اند. ولی او خود را بیستتر به عنوان یک نویسنده می شناخت تا نقاش، آموزشگاه او در ۱۷۶۸ به "آکادمی شاهی هنر" پیوست، و شاگردان از واقع گرایی او روی گردان شدند و ایدئالیسم رندلزو گینز بره دل بستند. ولی نفوذ وی در هنر کاریکاتور پابرجا ماند. از شگفتی های تاریخ است که انگلستان با آنهمه خدمات ارزنده ای که به تکوین و نظریه پردازی در زمینه های اقتصادی، سیاست، علوم، دین و فلسفه کرده است، از عصر الیزابت اول به بعد نتوانسته است در زمینه موسیقی اثر شایان توجهی بر جای نهد. ترک آیین کاتولیک و گرایش به آیین پروتستان احتمالاً از موجبات ناکامی انگلستان در زمینه موسیقی و هنر بود. آیین تازه کمتر از آیین کاتولیک موسیقیدانان را به ساختن آهنگهای موسیقی بهتر وادار میکرد. تنها تازگی در موسیقی، که در انگلستان در آغاز قرن هجدهم به خود دید، آغاز اپرا در این کشور بود. در ۱۷۰۲، با ورود گروهی از خوانندگان ایتالیایی از رم، اپرا توجه انگلیسیان را به خود جلب کرد نامدارترین آهنگساز عصر یوهان سباستیان باخ، گئورگ فردریش هندل بود. وی در آسمان هنر آلمان درخشید، ایتالیای دوستدار موسیقی را به زانو در آورد و در نیمه اول قرن هجدهم مظهر موسیقی انگلستان شناخته شد. نخستین اجرای اپرای "آگریپنا" در ۲۶ دسامبر ۱۷۰۹ برای هندل پیروزی بی سابقه ای به همراه آورد. اپرای "چوپان وفادار" هندل در ۲۲ نوامبر ۱۷۱۲ اجرا شد. ولی مردم لندن از آن استقبال نکردند. هندل به تصنیف اپرای دیگری، به نام تسئوس پرداخت. او در حدود سال ۱۷۲۸ زندگی فلاویوس، یولیوس قیصر، تیمور لنگ، سکپیو آفریکانوس، اسکندر مقدونی، و ریچارد شیر دل را به موسیقی کشیده بود. تلاش آنگسازان برای جلب توجه و علاقه مردم انگلستان به اپرای ایتالیایی فزونی میافت. ولی تلا بیهوده ای بود که رنج و اندوخته آنان را بر میداد. آنچه مردم را متوجه اپراهای هندل می ساخت، آهنگ آنها بود. ولی این

آهنگها چندان پیوندی با داستان اپرا نداشتند، زبان آنها نامفهوم اما شیرین بود و بسیاری از آنان برای خوانندگان مرد سوپرانو ساخته شده بودند، و یافتن چنین خوانندگانی دشوار بود. هندل پس از آنکه در طول شش هفته دوبار "سلیمان" یک بار "شمشون"، دوبار "یهودای مکابی" و سه بار "مسیحا" را اجرا کرد، در ۱۴ آوریل ۱۷۵۹ درگذشت. انگلستان پس از مرگ هندل عظمت وی را یافت. در آن زمان ولتر فرانسوی در انگلستان زندگی می کرد و با همه مردان اهل ادب و سیاست آشنا بود. ولتر فرانسوی اندیشه خود را در انگلستان از ادبیات به علم برگردانید، با اعضای "انجمن شاهی" آشنا شد، و به بررسی اندیشه های نیوتن پرداخت. همین بررسی ها بعدها به او امکان داد نیوتن را در فرانسه جایگزین دکارت سازد. ولتر در انگلستان دریافت که معدودی از بدعتگذاران راسخ این کشور برای اندیشه های خود به زندان افتاده اند، و با رواداری دینی، که پس از سال ۱۶۸۹ در این کشور گسترش می یافت، از نزدیک آشنا شد. و اندیشه که از قشری گری و تعصب دینی برکنار است و این وضع حتی به کویکرها امکان داده است که به بازرگانانی آرام و سر به راه مبدل بشوند. ولتر تحرک ذهنی فوق العاده و رشد اندیشه خویش را بیش از همه مدیون انگلیسیان بود. هنگام بازگشت از تبعید، نیوتن، و لاک را در کیش به فرانسه آورد و بخشی از بیست سال آینده عمرش را صرف شناساندن آنان به هموطنان خود ساخت. اندیشه خدایپرستان را نیز، که قسمتی از سلاحهای وی را در پیکار با "رسوایی" فراهم ساختند، با خود به ارمغان آورد. همچنان که انگلستان زمان چارلز دوم درسهای خوب و بدی از فرانسه لویی چهاردهم آموخته بود، فرانسه لویی پانزدهم اکنون درسهایی از انگلستان ۱۷۶۰-۱۶۸۰ می آموخت. ولتر یکانه کسی نبود که اندیشه های انگلیسیان را به فرانسه بشناساند: مونتسکیو، مویرتویی، پروو، بوفون، رنال، مورله، لالاند، الوسیوس و روسو نیز به انگلستان سفر کردند. و همچنان کسان دیگری که انگلستان را ندیده بودند چندان زبان انگلیسی آموختند که به یاری آن با اندیشه انگلیسیان آشنا شوند. ولتر در نامه ای به الوسیوس درباره دین فرانسه به انگلستان چنین نوشت که "ما بسیاری چیزها را از انگلیسیان آموخته ایم و امروز باید آزادی شریف را کوچک شماری بسیاری از آموزشهای مدارس را یاد بگیریم". ولتر در آوریل ۱۷۲۹ به پاریس بازگشت.

فصل هفتم

مردم و دولت

فرانسه ای که ولتر در ۱۷۲۸ بدان بازگشت نزدیک نوزده میلیون جمعیت داشتو مردم آن به سه گروه یا طبقه تقسیم می شدند. "روحانیون"، "نجبا"، و "طبقه سوم". خاوندان زمیندار، که القابشان را از ملک خود می گرفتند، خویشان را "نجبای شمشیر" می خواندند. پس از قرن هفدهم که نجبای زمیندار از اشتغال در دستگاههای اداری، اقتصادی، و جنگی کشور به تملک زمین روی آوردند، از طریق بهره کشی از روستاییان وابسته به زمین یا اجاره دادن قطعه زمینها به اجاره داران، زمینها را تقسیم و کشت کردند، برای رعایای خود قوانین دادرسی و کیفری وضع کردند، و آموزشگاه ها و بیمارستانها و سازمان های خیریه محلی بنیان نهادند. در صدها ملک اربابی، خاوند فئودال تا آنجا که خود خواهی ذاتی انسانها اجازه می داد، به این کارهای عام المنفعه، می پرداخت، و رعایا، که او را سودمند می دیدند، از وی فرمان می بردند، احترامش می گذاشتندو گاه گاه حتی مهرش را به دل می گزفتند. در قرن هجدهم، روحانیون کاتولیک فرانسه نزدیک سی درصد کاهش یافته بودند. روسای دیزها صاحب عنوان بودندو از یک سوم تا دو سوم دیرها را به خویشان اختصاص می دادند، ولی ملزم نبودند چون راهبان زندگی کنند. روحانیون بلند پایه عملا به گروه نجبا بستگی داشتند. همه اسقفان را شاه، معمولا پس از آنکه خاوند محلی آنان را نامزد می کردند و پاپ با انتصاب آنان موافقت میکرد، به این مقام برمی گزید. خانواده های صاحب عنوان برای آنکه زمین هایشان به دست وارثان تقسیم نشود، می کوشیدند جوانترین فرزندانشان را به اسقفی یا به ریاست دیر برسانند. در برخی از زمینهای فرانسه، نظام سرفداری، به معنی واقعی کلمه، پایدار مانده بود. این سرفها "وابسته" به زمین بودند، و قانوناً حق نداشتند زمین خاوند را ترک کنند، و بفروشند. از آنجا که میزان مالیات دهقانان نسبت به در آمد و بهبود وضع وی افزایش می یافت دهقان فرانسوی به ابتکار و توسعه کار خویش چندان دلبستگی نشان نمی داد. شیوه های کشاورزی فرانسه در مقایسه با کشاورزی انگلستان آن روز بسیار ابتدایی و عقب مانده بودند. محرومتر از دهقانان خدمتکاران فرانسه بودند. اینان چنان تنگدست بودند که تنها عده ای از آنها می توانستند زناشویی کنند. پرولتاریای شهرنشینی وضعشان اندکی بهتر از وضع دهقانان بود. بیشتر کارگاههای فرانسه کوچک بودند، و گذشته از افراد خانواده، تنها سه یا چهار کارگر مزدئر در آنها کار می کردند. بازرگانی فرانسه، که در خشکی به بن بست رسیده و از پیشرفت بازمانده بود، در دریا گسترش می یافت. بیشتر کالاهای بازرگانی اروپا از بندر آزاد ماری به ترکیه عثمانی و مشرف صادر می شدند. "شرکت هند" بازار و نفوذ سیاسی خود را در دریای کارائیب، دره می سیسیپی، و مناطقی از هند گسترش داد. سود روز افزون بازرگانی دریایی انگیزه فتح مستعمرات بود. سختکوشی بازرگانان و مبلغان دینی فرانسوی تا کنون بیشتر کانادا، دره می سی سی پی، و برخی از جزایر دریای کارائیب را از آن فرانسه ساخته بود. انگلستان از گسترش نفوذ فرانسه در آمریکا هراسان بود و تنها جنگ می توانست به این رقابت پایان دهد. افراد طبقه متوسط کم کم در دستگاههای دولتی صاحب قدرت و نفوذ می شدندو اینان همه مقامات دولتی را، جز مقامات شامخی که رسیدن رسیدن بدانها مستلزم اصل و نسب بود، از آن خود ساخته بودند. آنان کارکنان دستگاه دیوانسالاری بودند، و چون با انتخاب طبیعی در عرصه اقتصاد بر هوش و ذکاوتشان افزوده بودند، ثابت کردند که کار دانتز و شایسته تر از فرزندان بی تحرک و بی حال نجبایی می باشند که زندگی نباتی داشتند. دستگاه اداری فرانسه چنان متمرکز، پیچیده، و دقیق بود که رسیدگی به کارهای ولایات را به تعویق می انداخت و هرگونه ابتکار و سر زندگی

را از دست ماموران محلی می گرفت. بر خلاف دستگاه اداری فرانسه، که رو به پیشرفت داشت، قوانین این کشور عقب مانده و ابتدایی بودند. قانون هر ولایتی با قانون ولایتهای دیگر تفاوت داشت، و این تفاوت پراکندگی و خود مختاری فرانسه را در ادوار گذشته به یاد می آورد. شیوه های دادرسی هم مثل خود قوانین کیفری در هم و پیچیده بود. در روستاها هزاران دادگاه فئودالی وجود داشتند، و دادرسان این دادگاهها را خاوندها بر می گزیدند. وزرا و دربار رابط شاه و پارلمان پاریس بودند و با هم هیئت دولت را تشکیل می دادند. دربار مرکب بود از وزرا به اضافه نجبا، یا روحانیون، و یا عوام سرشناسی که به شاه معرفی شده بودند: دستیار و نوکران آنان نیز در دربار عضویت داشتند. فردریک با لشکرکشی به بوهم، آلاس را به فرانسه بازگردانید، نیروهای اتریشی مجارستانی از آلاس عقب می نشستند تا از پراگ دفاع کنند. لویی، با آنکه هنوز ناتوان بود، به سپاه خویش پیوست. پیروزی سپاه فرانسه، خطاهای لویی محبوب را یک چند از یاد مردم برد و فرمانده پروتستان آلمانی سپاه فرانسه قهرمان فرانسه شد. فردریک، با بستنت پیمان صلح جداگانه در سال ۱۷۴۵ با اتریش، ثمرات پیروزی نبرد نونتوا را بر باد داد، از آن پس فرانسه بار جنگ را در سرتاسر جبهه، از فلاند تا ایتالیا، به تنهایی به دوش کشید. پس از آن پیمان جنگ خاتمه یافت، فرانسه از فلاند چشم پوشید. سپس به تسخیر دوکنشینهای پارما، پیاچنتسا، و گواستالا و داماد تازه لویی، دون فیلیپ، پسر غیر ارشد و شاهزاده اسپانیایی قانع ساخت. موریس دو ساکس تا ۱۷۵۰ زیست: صاحب افتخارات، ثروت، و امراض بسیار شد: و در فاصله سرگرمی های خود با معشوقه هایش، فرصت یافت تا تخیلات فلسفی خود، "رویاهاى من" را بنویسد. او می گوید: «دورنماتی ملتها چه تماشایی است! می بینیم که پاره ای از انسانها به بهای دسترنج انبوهی از مردم، که هسنی آنان در گرو توانایشان در فراهم ساختن خوشیهای بیشتری برای اقلیت خوش گذران است، در خوشی و آسایش و ثروت به سر می برند. این مجموعه ستمگران و ستمبران چیزی را تشکیل می دهد که ما آن را جامعه می خوانیم.

## فصل هشتم

### اخلاق و آداب

یکی از چند کشاکش ریشه ای فرانسه در قرن هجدهم تلاش کلیسا برای حفظ سلطه و نظارت خویش بر آموزش و کوشش فیلسوفان برای پایان دادن به این نظارت بوده است. این کشاکش با اخراج یسوعیان از

فرانسه در ۱۷۶۲، ملی کردن آموزشگاهها، و پیروزی طرفداران آموزش غیر دینی در انقلاب فرانسه بر اوج شدت رسید. این خواسته در نیمه اول قرن هجدهم تنها در آستانه شکل گرفتن بود. در آن زمان، بیشتر دهقانان فرانسه بی سواد بودند. از طرفی هم درس خواندن نمی توانست ارتقای طبقاتی و اجتماعی کسی را ضمانت کند، زیرا در نیمه اول قرن هجدهم سدهای طبقاتی تقریباً رخنه ناپذیر بودند. در روستاها و شهرهای کوچک با سوادان کمتر کتاب یا نوشته هایی می خواندند که به کار روزمره آنان بستگی داشت. همه مردم فرانسه مهمان نواز بودند و از نیازمندان دستگیری میکردند. اخلاق اجتماعی نمودار انسان خودخواه، مهربان، سنگدل، و بخشنده ای بود که خونریزی را در میدان کارزار با ادب در هم درآمیخت. در فرانسه چون انگلستان، دولت با فروش بلیتهای بخت آزمایی ملی از این عمل تمایل به قمار سود می برد. قمار در میان تمام طبقات فرانسه رواج داشت. زناشویی به انگیزه عشق و بدون اجازه والدین، در تعداد و ادبیات فزونی می یافت. این گونه زناشویی، هرگاه طرفین در حضور سردفتری سوگند یاد می کردند، قانونی به شمار میرفت. اشراف فرانسه از زنا ننگ نداشتند و آن را برای طلاق، که دین رسمی کشور منع کرده بود، جانشینی مطلوب می شمردند. بی پروایی در اخلاق هیچ گاه اینگونه با پاکبانی، ظرافت پوشاک، و گفتار، تنوع لذات، فریبندگی زنان، رعایت آراستگی و ادب در نوشتن و خواندن و روشنی هوش و اندیشه در نیامیخته بود. فرانسویان بیش از همه پوشاک را نشان تمدن می دانستند. زنان و مردان فرانسوی که از رنج زندگی به ستوه می آمدند، به گردشگاهها، مجالس رقص، تئاترها، کنسرتها، و اپراها روی می آوردند. توانگران به شکارگاه ها و برژوا ها به پیک نیک می رفتند. همه از رقص لذت می بردند. رقاصان باله محبوب مردم شهر و مایه سرگرمی میلیونها نفر بودند. شاه نیز گاهی در اجرای باله شرکت می جست. موسیقی فرانسه، پس از آنکه لولی بجای مولیر موفق شد لویی چهاردهم را سرگرم کند، دیگر رو به انحطاط نهاده بود. موسیقی فرانسه از سبک کلاسیک به تزئینات باروک و ظرافت روکوکو، از کنتر پوانهای پیچیده و ملودیهای روان و تم های ملایم-که به خلق و خوی فرانسوی بیشتر می خوردند-در تغییر بود. آهنگسازان عامه پسند همچنان به سرودن تصنیفهای عاشقانه، هجایی و غم انگیز اشتغال داشتند. پاریس بیشتر پایتخت فرهنگی جهان بود تا پایتخت فرانسه و قرن هجدهم نیز عصر درخشانی به شمار می رفت. از برکت وجود زنان، هنر فرانسه از غرابت سبک باروک به پاکبانی و آراستگی شکل و ذوق رسید و کلیه جنبه های حیات فرانسه را زینت بخشید.

فصل نهم

## پرستش زیبایی

در روزگاری که دوران نیابت سلطنت را از جنگ هفت ساله جدا می‌کند\_عصر "سبک لویی پانزدهم" و زنان در طلب پرستش با خدایان و هم‌چشمی می‌کردند و مردان به زیبایی بیش از پارسایی و جنگجویی دل بسته بودند. در هنر و موسیقی، همچون در علوم و فلسفه، ماورای طبیعت جای خود را به طبیعت داد. در این روزگار، همچون اروپای قرون وسطی، دوباره هنرمند و صنعتکار یکی شدند: و آنان که می‌توانستند زندگی را درون خانه‌ها زیبایی و ظرافت بخشند، در نزد نقاشان، مجسمه‌سازان و معماران روزگار ارج و اعتبار یافتند. پس از آنکه زندگی پر تصنع و پر تشریفات قرن هفدهم جای خود را در زمان لویی پانزدهم به سادگی، صمیمیتسپرد، شکوه و ابهت از درون خانه‌ها رخت بریست و ظرافت جای آن را گرفت. سبک روکوکو در معماری چندان اثری نکرد. "آکادمی شاهی معماری" را اکنون وارثان سنتهای معماری روزگار لویی چهاردهم رهبری می‌کردند. سرانجام معماری فرانسه از مرزهای این کشور گذشت و در سوییس، دانمارک، آلمان، روسیه، ایتالیا و اسپانیابه دست معماران فرانسوی بناهایی احداث شدند. در نیمه‌های قرن هجدهم هنگامی که قدرت نظامی و اعتبار سیاسی رو به زوال نهاده بودند، نفوذ این کشور در هنر و آداب اروپا به اوج خود رسید و مجسمه‌سازی در این دوره با سختی می‌کوشید برای خود مقام شایسته‌ای در جهان هنر احراز کند، و اط‌شاخه‌های اصلی هنر بشمار آید. این هنر از مدت‌ها پیش جنبه‌ی تزئینی داشت، ولی اکنون دلبستگی شاه پیشین به معماری فرانسه خسته کرده و از احداث بناهای تازه باز داشته بود، به مجسمه‌سازی کمتر توجه می‌شد. برجسته‌ترین هنرمندان این روزگار نقاشان بودند، و تسلط بوشه بر این شاخه‌ی هنر نمودار نفوذ زنان در هنر بود. اکنون، بجای کلیسا، شاه، اشراف، بانکداران و صرافان از هنر حمایت می‌کردند. "آکادمی قدیس لوقا" متعلق به نقاشان پاریس، با "آکادمی هنرهای زیبا" که سازمانی محافظه‌کار بود، رقابت می‌کرد و خاری در چشم آن بود: و در دیگر شهرهای فرانسه نیز آکادمیهای هنری گشایش یافته بودند. گذشته از "جایزه رم"، ده دوازده جایزه و مسابقه‌ی دیگر جهان هنر را به تحریک و التهاب افکنده بودند: و گاهی شاه یا دیگر حامیان هنر، با خرید آثار هنرمندانی که به اخذ جایزه نازل شده بودند یا با فراهم ساختن هزینه اقامت آنان در ایتالیا، از هنرمندان دلجویی می‌کردند. نقاشان آثار خویش را در خیابانها نمایش می‌دادند و در پاره‌ای از اعیاد دینی آنها را از پنجره‌ی رو به خانه‌ی دینداران می‌آویختند. برای باز داشتن هنرمندان از این شیوه ناپسند، "آکادمی هنرهای زیبا"، پس از سی و سه سال وقفه، در ۱۷۳۷ در "سالون کاره" لوور نمایش آثار نقاشان و مجسمه‌سازان معاصر را از سر گرفت. در این "سالون" که پس از ۱۷۵۱ هر دو سال یک بار گشایش می‌یافت نمایشگاهی برپا بود که به رویداد پرهیجانی در حیات هنری و اجتماعی و نیز در جهان ادبیات مبدل شد.

فصل دهم



## بازی اندیشه

زبان فرانسوی در قرن هجدهم اکنون زبان دوم تحصیلکردگان اروپا و رسانه پذیرفته در سیاست بین‌المللی به سپاهیان فرانسوی در هلند، فردریک کبیر به همه کس، جز سپاهیان، زبان فرانسوی سخن میگفت. اشاعه این زبان به دست سپاهیان فرانسوی در هلند، آلمان، اتریش، اسپانیا، برتری بی‌چون و چرای ادبیات فرانسه در بر اروپا، محبوبیت جامعه پاریس که همه مردم آن را مدرسه نهایی برگزیدگان خویش می‌شمردند؛ تمایل به یافتن زبان زنده‌تر و انعطاف‌پذیرتری برای بازرگانانی بین‌المللی ب‌چای زبان لاتینی؛ و تنزیه و یکسان‌سازی زبان فرانسوی یا نشر یک "فرهنگ به همت". هیچ یک زبانهای بومی کشورهای دیگر به چنین دقت و تنوع، به چنین لطف و زیبایی عبارات، به چنین ظرافت و روشنی سبک نایل نشده بود. آزادی نسبی اندیشه و گفتار در دوران نیابت سلطنت، نویسندگان و ناشران و کتابخانه‌های فرانسه را افزایش داد. تنها پاریس، ۳۶۰ ناشر و کتاب‌فروش داشت، که تقریباً همگی تنگدست بودند. بسیاری از شهرهای فرانسه اکنون دارای کتابخانه‌های سیار بودند، و بسیاری از کتابخانه‌ها قرائتخانه‌هایی داشتند که مردم با پرداخت چهل سو آبونه می‌شدند. گسترش طبقه متوسط، توسعه آموزش، و تمرکز اندیشه در پاریس موجی پیدایی مشتاقان و گروهی از نویسندگان شد که این تقاضا پاسخ می‌دادند. در این حال و هوای تازه، نفوذ و قدرت نویسندگان به جایی رسیده بود که مانند آن را قبل و بعد از قرن هجدهم نمی‌توان مشاهده کرد. نویسندگان به یاری شیوایی خود به سالونها راه یافته بودند. تناثر با اهمیتی که در زندگی پاریسیان یافته بود سالونها را پشت سر نهاد. تناثرهای خوب در ایلاتهای فرانسه بسیار بودند، توانگران در خانه‌هایشان تناثر خصوصی برپا کرده بودند، و در ورسای در حضور شاه و درباریان تناثر اجرا می‌کردند. ولی در پاریس بود که نمایش شور و التهابی در مردم پدید می‌آورد. بزرگترین نمایشنامه‌نویسهای این دوران ولتر بود که تلاشهای بسیاری برای اقتصاد مقام بازیگرداشت. در این دوره بازیگران در جامعه قدر و حرمتی یافته بودند. ژولیو دو کریبون از رقیبان ولتر بود و نمایشنامه‌هایی نوشت که مردم از آن استقبال کردند. وقتی که "روح القوانین" مونتسکیو منتشر شد، همگان آن را برجسته‌ترین اثر فکری آن روزگار شناختند. روح القوانین ثمره پنجاه سال تجربه، چهل سال مطالعه، و بیست سال تدوین بود. مونتسکیو در ۱۷۳۴ کتاب بی‌امضا اما شناخته‌شده "ملاحظات درباره علل عظمت و انحطاط رومیان" را منتشر کرد که البته به اندازه کتاب "نامه‌های ایرانی" از آن استقبال نشد. مونتسکیو در کتاب مشهور خود (روح القوانین) بارها از جمهوری اشرافی به نیکی و احترام یاد میکند؛ ولی چون از امکان گرایش دموکراسی به استبداد نگران است، به حکومت فردی تابع قانون دل می‌بندد. مونتسکیو اندیشه‌های خود درباره حکومت مختلط را از ارسطو گرفته بود. او تا حدود زیادی حکومت انگلستان را می‌ستود ولی هرچه بیشتر می‌گذشت و پیرتر میشد، متزایداً محافظه‌کارتر میشد. او در فوریه ۱۷۵۵ در پاریس درگذشت.

## ولتر در فرانسه

ولتر پس از بازگشت از انگلستان، در پایان ۱۷۲۸، یا آغاز ۱۷۲۹، بی سر و صدا در نزدیکی پاریس مسکن گزید. دوستانش را بسیج کرد که برای الغای حکم تبعید او از فرانسه، و سپس از پاریس، اقدام کنند. آنان گذشته از ابطال حکم تبعید ولتر، حقوق مستمر وی را، که در گذشته از شاه می گرفت نیز بدو بازگردانیدند. در ۱۷۳۳، و ۱۷۳۲، ولتر پس از کشیدن سختیهای بسیار، نخستین اثر خویش را که به جنبش روشنگری فرانسه یاری کرد منتشر ساخت. این کتاب شامل بیسا و چهار نامه است که ولتر آنها را از انگلستان ب تیريو نوشته بود. ترجمه انگلیسی این نامه ها، با نام نامه های درباره ملت انگلستان، در لندن به چاپ رسید (۱۷۳۳). ولی انتشار متن فرانسه آن ممکن بود آزادی نویسنده یا ناشر را به خطر بیاندازد. ولتر بدون پروانه چاپ، کتاب را پنهانی به چاپ رسانید. در آن زمان فرانسه با تحمیل یک دین بر فرانسویان خود را گرفتار آشوب و نفاق ساخته بود. ولتر از آزادی نسبی دین در انگلستان به وجد آمده بود. در فرانسه، هرکس را که بخواهند با "نامه های سه به مهر" به زندان می افکند. ولتر چهارده سال قبل از مونتسکیو از "تفکیک قوا"ی دولت انگلستان، و از هماهنگی اختیارات شاه، اعیان، و عوام با ستایش سخن گفته است. نوشته بود که در انگلستان دولت نمیتواند بدون تصویب پارلمانت از مردم مالیات بگیرد. ولتر با خرده گیری از اندیشه ها، اثر پاسکال، اندیشه های دینی در فرانسه را به لرزه در آورد. ولی قصد نداشت این نامه را در نامه های فلسفی بگنجاند. در این نامه که وی آنرا در ۱۷۲۸، از انگلستان به تیريو نوشته بود، سخن از انگلستان به میان نیاورده بود. ولی چاپگری که کتاب را دزدانه به چاپ رسانده بود این نامه را به نامه بیست و پنجم بدان افزوده بود. کلیسا، دولت، شاه و پارلمانت دریافته بودند که بیش از این نمی توانند خاموش بنشینند و آنهمه زخم را تحمل کنند. ناشر کتاب را در باستیل زندانی و با یک "نامه سربه مهر" حکم بازداشت ولتر رانیز صادر کردند. ولتر متعهد گردید که دور از پایتخت و در سرزمینهای مرزی به فعالیت خود ادامه دهد. ولتر برای انعطاف اندیشه خویش از مسائل دیگر گاهی به آزمایش های علمی دست میزد. پس از آن به شعر، نمایشنامه، فلسفه، به معنی وسیع آن، می پرداخت و مسائل مطرح روزگار خود را از سر میگرفت. نمایشنامه "آلیر" که به خوبی و خوشی در تئاتر فرانسه برگزار شده بود، بیست و هشت شب متوالی به اجرا در آمد. در سال ۱۷۳۶ ولتر شعر "دنیا دار" را، که در آن پاسخ پیش بینانه ای "درباره علم و هنر" روسو داده بود، منتشر ساخت. ولتر در برابر خیالپردازی که "وحشیان ژولیده مهربان می ستودند و "بازگشت به طبیعت" را تنها راه رهایی از فشارها، نیرنگها، و دورویی های

زندگی جدید می‌شمرند زندگی می‌شمرند عنان اختیار از دست میداد. ولتر علاوه بر جنبه های فکری زندگی، در اداره کردن و سرمایه‌گذاری اندوخته های خود به اندازه یک صراف مهارت داشت. او بازرگان، وارد کننده، شاعر، پیمانکار، نمایش‌نویس، سرمایه‌دار، فیلسوف، حقوق‌بگیر، وام‌ده، و میراث‌خوار بود در سال ۱۷۵۰ ولتر به برلین رفت.

فصل دوازدهم

## آلمان باخ

از ولتر سبکدل پارسی نمی‌توان انتظار داشت که هنگام عبور از آلمان روح پارسی با نشاطش را به درک تن، چهره، آداب، زبان، حروف‌گوتیک، موسیقی، و هنر آلمانیان آموخته‌کند. شاید او هرگز نامی از یوهان سباستیان باخ، که در ۱۸ ژوئیه ۱۷۵۰\_ هجده روز پس از ورود ولتر به برلین-درگذشت، نشنیده بودمحتماً این سخن ( ۱۷۴۸) هیوم را درباره آلمان و مردم آن هرگز از جایی نخوانده بود؛ "کشور زیبایی با مردمی سختکوش، درستکار که هرگاه متحد شوند نیرومندترین کشور جهان را. . . خواهند ساخت" پس از گذشت شصت و هفت سال از جنگ سی و سه ساله، صنعت و بازرگانی آلمان از نابسامانی‌های یافته بودند. لاپنزیگ بزرگترین بازار مکاره اروپا بود؛ و حتی از نظر میزان فروش کتاب بر بازار مکاره فرانکفورت برتری داشت. آلمان در آموزش ابتدایی اکنون پیشرفته‌ترین کشور اروپا بود در ۱۷۱۷، "فردریک ویلهلم اول، شاه پروس، آموزش ابتدایی در قلمرو فرمانروایی خود اجباری ساخت، و در بیست سال آینده برای آموزش و ارشاد جوانان پروس ۱۷۰۰ آموزشگاه تاسیس کرد. یکی از آلمانیهای این روزگار همدلی شدید فردریک را به خود جلب کرد. کریستیان فون ولف، استاد دانشگاه هاله، با تدریس علوم و فلسفه به زبان آلمانی، سنتهای پیشین را در هم شکست. ولف فعالیت نویسندگی خود را با نوشتن رساله چهار جلدی درباره "همه علوم ریاضی" در ۱۷۱۰ آغاز کرد. سپس آثاری درباره منطق، بعد الطبیعه، اخلاق، سیاست، فیزیک، الاهیات و زیست‌شناسی نوشت. آلمانیهای این روزگار بیش از فرانسویان پایبند پاکی اخلاق بودند، مگر در جاهایی که هرزگی فرانسویان همراه زبان آنان رواج یافته بود. تناثرهای آلمان کمدی را به زبان آلمانی، و تراژدی را به زبان فرانسوی نمایش میدادند. ملی‌گرایی کمتر از هر کشور اروپایی دیگر در آلمان رشد کرده بود. زیرا آلمان هنوز کشور یکپارچه نبود. ادبیات آلمان از این فقدان

شعور ملی رنج میبرد. سفالگری در آلمان هنر بزرگی بود، زیرا آلمانیهای این روزگار به مردم اروپا چینی سازی می آموختند. نقاشان آلمانی در این دوره نتوانسته بودند، حتی به اندازه واتو، بوشه، لاتور و شاوون، شهرت جهانی بیابند. ولی تنها در معماری بود که هنرمندان آلمان چشم هنرمندان اروپایی را در این دوره گرفته بودند. کاخ سان سوسی بود مه ولتر نخستین بار بود که به شاه فیلسوفی برخورد که مقدر بود بر پروس حکومت کند، از کلیسا روگردان شود، برای ساختمان نقشه کشد، نقاشی کند، شعر گوید و تاریخ بنویسد، در جنگ با نیمی از اروپا پیروز شود، آهنگ بسازد و ارکسار رهبری کند، فلوت بنوازد. موسیقی آلمان از هنگام هندل و باخ، در ۱۶۸۵، تا زمان مرگ برامس، در ۱۸۹۷، در اوج شکوه و عظمت بود؛ نشریه "نقد موسیقی" در ۱۷۲۲ توسط یوهان ماتزون تاسیس گردید. این نشریه قدیمیترین نشریه انتقادی درباره موسیقی گذشته و زمان بود. انواع سازها همچنان دستخوش دگرگونی بودند و راه تکامل می پیمودند، ولی "ارگ" هنوز هم سرکرده بی رقیب و بی همتای آنها بود. این ساز غالباً از سه یا چهار صفحه شستی، به اضافه یک صفحه پدال و نیم اکتاوی، انواع کلید داشت که می توانست صدای تقریباً همه سازهای دیگر را تقلید کند. ولی سارهای زهی نیز محبوبیت روزافزونی بدست می آوردند. "کلاویکورد" (یعنی شستی و زهی) شستهایی داشت که نوازنده با فشار دادن آنها اهرمها را به حرکت درمی آورد و "چکشها"ی کوچک برنجی را بر سیم ها می کوبید. اکنون سه قرن یا (بیشتر) ، از عمر این ساز سپری شده بود. در کلاوسن، سیمها را زبانه های شاهپر، یا چکشهای چرمی، که بر سر اهرمها جا داشتند، با فشار شستهای، پدالها، وسه یا چهار دکمه به صدا در می آوردند. آلمانیها هر سازی را که صفحه شستی داشت کلاویه می خواندند مثل کولدویکورد. کلاوسن، پیانو، و ارگ در هنگام که موسیقی ایتالیایی اپراهای آلمان را مسخر ساخته بود، موسیقی کلیسایی، به رقم آنکه فردریک آن را القاب "کهنه" و "بی ارزش" تحقیر و تمسخر می کرد، همچنان شکوفا بود. یوهان سباستیان باخ در اعتلای موسیقی آلمان و شهرت آن نقش بسیاری داشت. او به بررسی دقیق موسیقی ایتالیایی و فرانسوی پرداخت. او آهنگهای فرسکو بالدی، و کورلی را دوست داشت. ولی به ویژه شیفته کنسرت ویولنهای ویوالدی بود. وی ۹ کنسرتو را برای سازهای دیگر نوشت. گاه گاه پاره ای از این قسمتها را در آهنگهایی که خود ساخته بودگنجانید. نفوذ ویوالدی را در کنسرتنهای برانبورگ او را می توان احساس کرد، اما روحی دقیق تر و هنری غنی تر در آنها احساس می شوند. ارگ، عشق پایدار باخ بود، از این حیث، به استثنای هندل که به انگلستان رفت، رقیبی برای او نمی توان یافت. او با مشخص کردن شکاره ها و آکوردهایی که باید با نتهای باس نوشته شده به کار رود حدی برای خودسری نوازندگان قائل شد، این همان "باس کونتینو" (باس شماره دار یا باس مداوم) است که ارگ یا کلاوسن بدان وسیله باید آواز یا سازهایی دیگر را همراهی کند. باخ روی هم رفته ۱۴۳ پرلود کورال از خود به جای نهاد که هنرآموزان این پرلودها را متمایزترین، از لحاظ فنی و کاملترین آثار باخ می دانند. پرلودها آثار غنایی او هستند، همچنان که کسها، و پاسیونها آثار حماسیش بشمار می روند. باخ همه اشکال موسیقی جز اپرا را درنوردید و او اپرا را مغایر مقاوم، مسلک، و تصورش از موسیقی که همچنین هدیه ای به خدا بود، می دانست. برای آنکه به هنرش میدان آزادتری بدهد، یک فوگ بر پرلود، افزود و گذاشت یک تم در منطقه صوتی بم (یا باس) به دنبال همان تم در منطقه صوتی زیر (یا تریبل) بیاید، یا برعکس. این بازی پیچ در پیچ روح او را، که می تواند چند ملودی را به هم درآمیزد خرسند میساخت. باخ برای ارگ یا کلاویکورد چندین توکات نوشت و بسیاری از تمریناتش را انتشار داده شهرت باخ بدلیل آثار آوازی اوست. باخ در ۱۷۵۰ درگذشت

## ویل دورانت

ولتر ظاهراً نخستین کسی است که در آغاز ۱۷۴۲ فردیریک را "کبیر" خواند، این سخن بخشی از ستایش و احترام در مقابل آنها بود که ده سال دیگر دوام یافت. ولی تاریخ هرگاه چون ویتمن، شکست خوردگان را بستاید، ماری ترز را کبیر خواند، زیرا او یکی از چند ملکه ادوارد جدید بوده است که بیشتر شاهان را شرمنده ساخته و از آنها پیشی گرفته اند. امپراطوری مقدس روم، با آنکه به دیده ولتر جز نامی از آن برجای نمانده بود. هنوز امپراطوری بود وارث افتخارات ۹۰۰ ساله این امپراطوری مرگزیت نیمبندی در دین داسشت و شامل سرزمینهای اتریش، مجارستان، بوهم (چکسلواکی کنونی) و چند ناحیه دیگر بود. در ۱۷۱۲ امپراطوری سلطه خود را بر هلند اسپانیا نیز، که همان بلژیک کنونی است، گسترش داد. ایالات آلمان تنها به ظاهر از شارل فرمان میبردند. ولی شهرهای آزاد این کشور در سیاست خارجی پیرو او بودند. بوهم راکه به دست خاندان غالی بیگانه استثمار میشداکنون کشمکشهای دینی به آشوب کشیده بودمجارستان، به واسطه اینکه عرصه اصلی کشاکش بین ترکان عثمانی و مسیحیان بود، آسیب فراوانی دیده بود، چندین سپاه این سرزمین را زیر پا نهاده، و آن را تحلیل برده بودند؛ جمعیت آن کاهش یافته و حکومت محلی گرفتار بیسامانی شده بود. اترش که بیشترین سود را از ارطوری میبرداز رونق و پیشرفت برخوردار بود. اشراف اتریش در جریان تشکل یک امپراطوری اتریش \_ مجارستانی با کلیسا همکاری می کردند. نجیبزادگان نیز با راهبان همچشمی می کردند، شاهزادگان و امیران اتریش و مجارستان، همچون فرمانروایان آلمان، در آرزوی آن بودند که کاخی همانند ورسای برای خود بنا کنند، بیشتر بناهای اتریش را مجسمه هایی آرایش داده بودند. البته صرفنظر از فرسکوهایی که دانیل گران

بر سقف گنبد کتابخانه زرگ دین کشیده بود، نقاشان و شاعران اتریش، یا سرزمینهای وابسته آن در این دوران اثری نیافریده اند که توجه جهانیان را به خود معطوف کند. ولی در موسیقی وین، مرکز شناخته شده جهان غرب بود. در جنگ جانشینی لهستان ۱۷۳۵-۱۷۳۳ اتریش با فرانسه، اسپانیا، و ساووا جنگید، و لورن، ناپل و سیسیل را از دست داد. اتحاد با روسیه اتریش را به جنگ با ترکان عثمانی نیز کشاند؛ اتریش در این جنگ بوسنی، صربستان، و والاکیا را از دست داد. بلگراد بار دیگر به دست ترکان عثمانی افتاد (۱۷۳۹). امپراطوری اتریش نیز دارای چنین هوش و مهارتی نبود که ناتوانی فرماندهان ارتش را جبران کند. فردریک کبیر درباره وی چنین گفته است: "شارل ششم مردی بخشنده بود اما روحی محدود و بی اثر داشت. "تنها مایه دلخوشی و غرور وی دختر بزرگش ماری ترز بود، که شارل همیشه رزو میکرد که جانشین خود شود که همینطور هم شد. در دسامبر ۱۷۴۰، فردریک به ماری تزر پیغام داد که هرگاه از دعوی وی بر بخشی از سیلزی پشتیبانی کند، از حمایت پروس برخوردار خواهد شد. چون پیش بینی میکرد که ماری تزر وی را نپذیرد، به ۳۰۰۰۰۰ تنت از سربازانش فرمان پیشروی داد. سپاه او در ۲۳ دسامبر، اولین جنگ سیلزی، که نخستین جنگ جانشینی اتریش بود، آغاز شد. سپاهیان پروس، تقریباً بدون برخورد به مقاومتی در سیلزی، پیش ناخند. پروتستانهای سیلزی، یعنی نیمی از جمعیت ناحیه که در حکومت اتریش پاره ای زجر و آزار دیده بودند. از ارتش فردریک به عنوان رهاننده خویش، استقبال کردند. خبر شکست سپاهیان اتریشی زمانی به ماری تزر رسید که وی دوران نقاهت پس از زایمان را می گذراند. فرماندهی که ماری تزر به سیلزی فرستاده بود مارشال فایبرگ نام داشت. فرستگان دولت انگلستان به ماری تزر سفارش کردند که، با واگذاری سیلزی شمالی به پروس، با فردریک صلح کند. فردریک از این صلح استقبال میکرد، ولی ماری تزر از مصالحه خودداری ورزید. لهستان "ساووا، و جمهوری هلند به اتریش وعده کمک دادند، اما در فرستادن کمک چنان تاخیر کردند که در نتیجه جنگ اثری نبخشید. فرانسه با دیدن سازش دوباره دشمنان دیرینه اش، انگلستان و اتریش، با باواریا، و اسپانیای بوربون اتحادیه ای تشکیل داد. سپاهیان اتریش به فرماندهی خونهور و شاهزاده آلك ندر به بوهم حمله ور شدند. پادگان فرانسوی پراگ با خطر محاصره و گرسنگی مواجه بود. انگلستان برای کمک به ماری تزر وارد جنگ شد و شاهزاده و هزار سرباز به فلندر اتریش گسیل داشت. ماری تزر از وین به پراگ رفت و سرانجام در این شهر، به نام ملکه بوهم، در ۱۲ مه ۱۷۴۳ تاجگذاری کرد. و دیگر چنین مینمود که سپاهیان اتریش در همه جبهه ها پیروز شده اند. فردریک در قلمرو فرمانروایی خویش، از همه ادیان حمایت میکرد، ولی اسقفان کاتولیک را بویژ در سیلزی خود برمی گزید. همه گروههای دینی، از کاتولیک های یونانی گرفته تا مسلمانان، پیروان اونیتاریانیسم، و ملحدان، در کشور وی آزاد بودند، همانگونه که او می خواست هر چه را که می خواهند بپرستند، و یا اصلاً چیزی را پرستش نکنند. ولتر چندی در لوای فردریک زندگی میکرد اما آمدنش موجب به هم خوردن اوضاع گردید. ولتر نویسنده جستوگری بود که قصدش از نگارش تاریخ،

ذکر تاریخ سیاسی یا نظامی نبود بلکه می خواست تاریخ هنر، بازرگانی، و تمدن اندیشه بشر را بنویسد. او از عصر لویی چهاردهم به نیکی یاد می کند که شاعران مورد لطف و احترام شاه بودند. ولتر اما، در خلال این تلاشهای ادبی، از آینده خویش در دربار فردریکم نگران بود. در سپتامبر ۱۷۵۲ مقاله ای بدون امضا انتشار یافت. فردریک که با سبک ولتر آشنا بود نویسنده مقاله را شناخت. کدورتی بروز کرد زیرا؛ در واقع در آن مقاله ولتر از آثار خود دفاع کرده و دزدی آثارش توسط دیگران را متذکر شده بود. بهر حال گونه ای از دشمنی آغاز شد و ولتر به لایپزیک در سرزمین زاکس رفت و در ۷ ژوئیه ۱۷۵۹ به فرانکفورت بازگشت. ولتر مدتی در کولمار زندگی کرد ولی یسوعیان آن شهر اخراج ولتر را از شهر خود خواستار شدند. در ۱۱ نوامبر ۱۷۵۴ و در آکادمی لیون حضور یافت. تعدادی از نمایشنامه های ولتر در تئاترهای محلی به اجرا گذاشته شدند ستایش که از او کردند دلگرمش ساخت. اما وقتی که این فیلسوف بی خانمان به این اندیشه افتاد که در لیون بماند، اسقف اعظم لیون با اقامت او در شهر لیون مخالفت کرد. در پایان ۱۷۵۴، ولتر از کوههای ژورا گذشت و به سوئیس رفت.

## فصل چهاردهم

### سوئیس و ولتر

در سوئیس قوانین جمهوری فروش زمین را به هرکسی جز پروتستانهای سوئیس، منع کرده بود؛ به همین دلیل ولتر ویلایی خارج از دروازه دیگری که پروتستان سوئیس بود خریداری کرد. اکنون، بر آن بود که فردریک، لویی پانزدهم، پارلمان پاریس، اسقفان، و یسوعیان را به دست فراموشی سپرد. اخلاق مردم سوئیس شاید از اخلاق مردم دیگر کشورهای اروپا بهتر بود موازین اخلاقی آیین پروتستان اخلاق مردم را ثبات بخشیده بود سوئیس متناسب با جمعیت خود، دانشوران، شاعران، و دانشمندی پرورش داد. دانشمندان زورخی، مثل یاکوب بود"ر" یوهان یاکوب برایتینگر. گوته از بوالو و ضابطه کلاسیک بتی ساخته بود. وانیان با او به مبارزه برخاسته بودند اثری دیرپا در ادبیات سوئیس برجا نهادند. آموزه های آنان راه را برای جنبش رمانتیک در آلمان هموار

ساختند، و عشق به قرون وسطی را در دلها زنده ساختند. پس از ژان ژاک روسو، آلبرت فون هالر، اهل برن، برجسته ترین سوئیسی قرن هجدهم و بزرگترین شاعر و بزرگترین دانشمند کشور و زمان خود بود. ولی اندیشه های علمی هالر بودند که وی را در اروپا بلند آوازه ساختند. در ۱۷۳۶ کرسی گیاهشناسی، پزشکی و جراحی در دانشگاه گوتینگن به او سپرده شد. در طی هفده سالی که در این دانشگاه به تدریس پرداخت آوازه ای جهانی پیدا کرد. در این زمان ولتر گروهی از جوانان ژنو را به بازیگری واداشت، و خواست چند نمایشنامه در ژنو اجرا کند. انجمن روحانیون و شورای شهر با او مخالفت کردند. سپس ولتر "تاریخ جنگهای صلیبی" در ۱۷۵۰ به چاپ رساند و سه جلد "خلاصه تاریخ عمومی" در ۱۷۵۴ و سپس در ۱۷۵۶ هفت جلد "رساله در تاریخ عمومی" را منتشر کرد. هرچندگاه اندکی کوشیده است از مسیحیان و پاپها به نیکی و با انعطاف سخن گوید، اما روی هم رفته، او که همراه اصحاب دایرةالمعارف با کلیسای کاتولیک فرانسه در افتاده بود، دیگر سعی نمیکرد بعضی از کوتاهیهای مسیحیت را در طول تاریخ نادیده بگیرد. عیب های ولتر در "رساله در آداب و رسوم و روح ملت خا، از زمان شارلمانی تا روزگار ما" به زودی برملا گشت و یسوعیان به سادگی، ستمگری، و جانبداری زنده آن را آشکار ساختند. پس از آن که جنگ هفت ساله فرانسه را در جرگه دشمنان فردریک نهاد، مهر نهفته ولتر به فرانسه زنده شد. شاید خاطره تلخ فرانکفورت و بیزاری از ژنو مهر فرانسه را در دل وی عمیق تر و ریشه دارتر ساخته بودند. پس از نشر مقاله دالامبر و بی اعتنایی روحانیون ژنو به آن، ولتر خویشتن را در سوئیس چون فرانسه نا ایمن یافت. اکنون دولنت فرانسه می توانست ورود مجدد بدعتگذار وحشتناک را نادیده انگارد. در اکتبر ۱۷۵۸، ولتر که شصت و چهار سال داشت ۵ کیلومتری از فرانسه گذشت او خویشتن را برای زورآزمایی با بزرگترین قدرت اروپا، در اساسی ترین کشمکش قرن آماده ساخت.

فصل پانزدهم

## دانشوران



در کنار جنبش روشنگری که همواره گسترش میافت، هزتران اندیشه موهوم نیز پایدار مانده بود. بیشتر مردم قرن هجدهم در جهانی می زیستند که دگرگونی در آن به کندی شکل می گرفت. البته اعتقاد به جادوگری که بدترین موهومات بود، در این قرن از سراسر اروپای غربی، جز در برخی نواحی کوچک آن رخت بر بسته بود. در ۱۷۳۶، <عالمان الاهی انجمن های متحد پرسبیتی> "اسکاتلند، در بیانیه ای اعتقاد خویش را به جادوگری تایی کردند. و در ۲۷۶۵، نامدارترین قانون انگلیسی، سر ویلیام بلکستوندر تفسیرهای خویش نوشت: نه تنها انکار وجود واقعی جادوگری و ساحری، بلکه امکان انکار آن نیز مخالفت آشکار با وحی خداست. . . . اما به رغم بلکستون و کتاب مقدس، قانونی که جادوگری را در انگلستان گناه سزاوار می شمرد در ۱۷۳۶ لغو شد. پژوهش های فاضلانۀ کلاسیک از اوج رونق و ترقی خود در زمان سکالیژرها (پدر و پسر) ، و بنتلی فرود می آمد، ولی نیکولا فرره، با دل بستگی به پژوهش و اخذ نتایج گسترده از کاوش های علمی، سنت آنان را زنده نگه داشته بود. پس از کشف ویرانه های هرکولانوم بود که دنیای باستان، پس از روزگار اومانئیستهای رنسانس، بار دیگر اندیشه دانشوران را به خود معطوف ساخت. بی باکانه ترین و بلند آوازه ترین تفسیر قرن هجدهم را بر کتاب مقدس، استاد زبانهای خاوری "آکادمی هامبورگ" نوشت. هرمان رایلاروس، به هنگام مرگ در ۱۷۶۸، یک نسخه خطی چهار هزار صفحه ای به نام دفاعیۀ پرستندگان تعقلی خدا، باقی می گزارد که برای تصنیف آن، از آن دسته از شناخت هایی که درباره ملل و اقوام غیر اروپایی بدست می آمد. آشنایی با تاریخ و فلسفه چینی به همت مبلغان دینی جهانگردان و دانشوران اروپایی، بیش از همه در اندیشه دانشوران اروپایی، بیش از همه در اندیشه مردم اروپا اثر بخشید. یسوعیان دین و فلسفه چین را بسیار ارج نهادند. لایبنتیز از آکادمیهای اروپا خواست که معلوماتی درباره چین گرد آورند؛ او از کسانی بود که دولت فرانسه را واداشتند برای تنظیم گزارش واقعی از وضع چین دانشوران یسوعی را برای پیوستن به مبلغان دینی به چین گسیل دارند. نتایج شیفتگی شدید به تمدن مشرق زمین در آداب، ادبیات، هنر، و فلسفه اروپا نمایان شدند. ولتر با شوق و ذوق مطالب زیادی درباره چین خواند؛ او تمدن چینی را در سه فصل نخستین "رساله در آداب و رسوم" گنجانده و در، "فرهنگ فلسفی" چین را "بهترین، کهنترین، پهناورترین، و منظم ترین قلمرو شاهی روی زمین" خواند. ستایش از حکومت چینی از جمله عواملی بود که او را به تحقق اصلاحات اجتماعی از طریق "استبداد منور"، که منظور او از آن حکومت شاهی روشنفکر بود، معتقد ساخت. او مانند فیلسوف آلمانی، ولف، و چند فرانسوی دیگر آماده بودند از کنفوسیوس قدیمی بسازند که "پانصد پیش از مسیحیت مردم چین را اصول فضیلت آموخته بود. "ولتر که در نیک رفتاری، آوازه ای بلند داشت، آداب دامنی، خویشتن داری، صلح جویی چین را برای هم میهنان تند مزاج و شاید خودش، تجویز می کرد. زمانی که از چین لونگ امپراطور وقت چین دو قطعه شعر به زبان فرانسوی ترجمه شد، ولتر پاسخی به منظوم بدانها داد. امپراطور یک گلدان چینی برایش فرستاد. آشنایی اروپا با ادیان و سازمانهای بیگانه از

نیرومندترین عواملی بود که الاهیات مسیحی را متزلزل میساخت. گزارشهایی که از ایران، هند، چین، مصر و آمریکا می رسیدند رشته ای بی پایان از پرسشهای گیج کننده و دشوار مطرح ساخته بودند. مونتسکیو می پرسید: "انسان چگونه میتواند از دو هزار دین مختلف دین راستین را برگزیند؟" صدها تن این پرسش را پیش کشیده بودند: چگونه ممکن است جهان ۴۰۰۴ سال قبل از میلاد آفریده شده باشد. در حالی که چین در هزاره چهارم قبل از میلاد از تمدنی پیشرفته برخوردار بوده است؟ چرا مردم چین گزارش یا روایتی درباره داستان طوفان نوح، که به گفته "کتاب مقدس" سراسر جهان را فرا گرفت ندارند؟ هرگاه خدا خواستار رستگاری همه بشریت است، چرا وحی خود را تنها بر قوم کوچکی در غرب آسیا نازل ساخته است؟ انسان چگونه میتواند باور کند که در خارج از کلیسا رستگاری نیست؟ و آیا میلیاردها مردمی که در چین، هند و ژاپن می زیسته اند اکنون در آتش دوزخ ب ریان میشوند. به جای اشاعه مسیحیت در چین خود به آیین کنفوسیوس گردیده اند. و آیا درست نیست که نفوذ محبوبیت یسوعیان با فرهنگ مقیم چین را، بجای الاهیاتی که می آموختند، مرهون علمی بدانیم که آنان همراه خود به چین می بردند؟

فصل شانزدهم

## پیشرفت علم

معمولاً اهمیت قرن هجدهم را زمینه دستاوردهای عمی کمتر از قرن هفدهم دانسته اند. برآستی هم که قرن هجدهم دانشمندی را که با گالیله یا نیوتن برابری کند به خود ندید؛ نظریه ای که جهان شناخته شده را گسترش دهد عرضه نداشت، و به موفقیتی، با اهمیت فرمولندی حساب دیفرانسیل و انتگرال یا شناخت چگونگی گردش خون، دست نیافت. با اینحال در آسمان دانش این عصرستارگان بسیاری نیز در فیزیک، گیاه شناسی، فیزیولوژی، روانشناسی و پزشکی درخشیدند. دگرگونی در ریاضات به کندی صورت میگرفت، زیرا این رشته دانش در ۵۰۰ سال گذشته، چندان گسترش یافته بود که بنظر می رسید نیوتن زمینه ای کشف نشده باقی نگذاشته است. لئونارت اویلر در حساب

دیفرانسیل و انتگرال، بویژه کاربرد منظم در مورد تغییرات آن، کشفیاتی داشت. اوایلر هندسه و مثلثات را به عنوان شاخه ای از آنالیز بسط داد؛ وی نخستین کسی بود که مفهوم دقیق تابع ریاضی را که امروزه اساس ریاضیات است – در ذهن خویش متصور ساخت و برای مکانیک معادلاتی ساخت که به نام او معروفند. تنها یکی از معاصرانش در علم بر او پیشی گرفت، و او دست پرورده خود وی بود. این ریاضیدان جوان "ژوزف لوئی لاگرانژ" نام داشت. اوایلر در گفتار علمی خویش، درباره حساب دیفرانسیل و انتگرال تغییرات، لاگرانژ را مخترع او دانست و در ۱۷۵۹ وی را، در سن بیست و پنج سالگی به عضویت "آکادمی برلین" رسانید. ریاضیات از آن رو پیشرفت که ایزار اساسی و ضروری همه علوم بود؛ ریاضیات تجربه و آزمایشات را به فرمولهای کمی تبدیل میکرد و این عمل پیشگویی دقیق و کنتز علمی را امکانپذیر ساخت. نخستین گام، به کار بردن ریاضیات در مورد ماده، به طور کلی بود؛ کشف نظم و ترتیب و وضع "قوانین" انرژی، حرکت، حرارت، صوت، نور، مغناطیس و الکتریسیته همه اینها رازهایی برای پویش دانشمندان در خود داشتند. بزرگترین پیشرفتهای فیزیک در قرن هجدهم در زمینه الکتریسیته (برق) بوده استانسان از روزگاران دیرین با چگونگی تولید الکتریسیته آشنایی داشت. طالس (در ۶۰۰ قبل از میلاد) دریافته بود که هرگاه "کهربا را مالش دهد، پر یا گاه را خواهد ربود. ویلیام گیلبرت، پزشک ملکه الیزابت، برای هدایت الکتریسیته ساکن، و بهره برداری از آن، راههایی بیابد. گریکه و هاوسکبی، در قرن هفدهم، در پی چنین راههایی بودند. ولی پیروزی قاطع در این راه نصیب ستیون گری شد. در کنار پیروزیهای ریاضیات، فیزیک، و ستاره شناسی در قرن هفدهم، شاخه تازه ای از علم از درون کیمیاگری برمی خواست. دانشمندان سوئدی در قرن هجدهم به شیمی خدمات بسیار کرده اند. توربون اولوف برگمان، نخستین کسی است که به نیکل حالص دست یافت و به اهمیت کربن در تعیین خواص فیزیکی ترکیبات آهن و کربن پی می برد. کارل ویلهلم شله در ۱۷۷۲، اکسیژن را شناخته است. او گذشته از اکسیژن، کلر، باریوم، منگنز، و ترکیباتی چون آمونیاک، گلیسرین، و اسیدهای فلوئوریدیک، و چندین ترکیب و ماده دیگر را کشف کرد. در پائیز ۱۷۷۴، لاولازیه گزارشهایی درباره چند آزمایش دیگر منتشر ساخت. قلع توزین شده ای را در ظرفی نهاد که وزن آن را با هوای درونش مشخص ساخته بود؛ پس از سرد شدن ظرف متوجه شد که قلع چیزس از هوا گرفته است. همان هنگام کشف کرد آن چسز در تنفس جانوران هم وجود دارد. آگاهی بیشتر از فعل و انفعالات فیزیکی - شیمیایی ترکیبات آلی، اکنون فیزیولوژی را دستخوش انقلاب می ساخت. ریاضیات، فیزیک، و شیمی تا آنجا توانسته بود پیش برود که رازهای آسمان را روشن سازدوانگلیسیان و فرانسویان در راه شناخت ستارگان همچشمی آغاز کرده بودند. آلمان و روسیه، به یاری اوایلر، و ایتالیا به یاری بوسکوویچ، بی آنکه به بهره وری سیاسی و اقتصادی آن چشم داشته باشند، به گسترش این شاخه دانش یاری کردند. پس از آنکه ویلیام هرشل با کشف "اورانوس" این سیاره را به مجموعه سیارات منظومه شمسی افزود و نوازندگی را کنار گذاشت، غلم ستاره شناسی در انگلیس به اوج

کمال رسید. چهار شاخه دانش اکنون وضع زمیت را بررسی می کردند؛ هواشناسی جو زمین را بررسی میکرد؛ زمین سنجی اندازه، شکل، جرم مخصوص، و انحناهای روی آن را مطالعه می کرد؛ زمین شناسی می کوشید ترکیب، عمق، و تاریخ زمین را روشن سازد و جغرافیا از خشکی ها و دریاهاى آن نقشه بر میداشت. آکادمی علوم پاریس نظریه نیوتن را درباره وضع و شکل زمین تائید میکرد که زمین کروی و گرد نیست و نبوده، بلکه حجمی بیضوی است که دو انتهایش اندکی فرورفته و مستوی شده است. در همین هنگام، کارل فون لینه، جهان بارور زندگی را با دقت و سرسپردگی یک فدیس دانشمند ترسیم می کرد. برجسته ترین کار لینه، رده بندی گیاهان بود که وی آن را در کتابهایش، دستگاه طبیعت، جنسهای گیاهان، رده های گیاهان (۱۷۳۸)، فلسفه گیاهشناسی (۱۷۵۱) و انواع گیاهان (۱۷۵۳)، عرضه کرده است. بزرگترین طبیعیدان قرن هجدهم در مونتبار، یکی از شهرهای بورگونی، در خانه نماینده پارلمان ویزون چشم به جهان گشود (۱۷۰۷). "ژرژ لویی لوکلر دو بوفون" در کالج یسوعی ویزون، تحصیل کرد. بوفون در تاریخ طبیعی خویش به تفصیل از آسمان، زمین، و تمامی جهان شناخته شده و معلوم گیاهان و جانوران و در آن میان از انسان، سخن گفته و کوشیده است این بوده ها و معلومات پراکنده را، در پرتی تصور خویش از تسلسل و ضرورت هستی آنها، نظم دهد و تابع قانون سازد به طور کلی نفس اندیشه در قرن ۱۸ بلفاصله پس از طبیعت انسان بود.

## پزشکی

بر اثر تکمب میکروسکوپ و دماسنج، پیشرفت شیمی و زیست شناسی، و توسعه کالبدشناسی و فیزیولوژی انسانی و حیوانی، دانش پزشکی پیشرفت کرد. جوانی باتیستا مورکانی در سال ۱۷۶۱ در سن ۸۰ سالگی گزارشهای بالینی هفتصد بیمار خود را در دانشگاه پادوا منتشر کرد. در بریتانیای کبیر، برادران هانتز (متولد اسکاتلند) با کارشان در زمینه جراحی و کالبد شناسی به جنبش "روشنگری" اسکاتلند یاری کردند. آلبرت فون هالر برجسته ترین فیزیولوژیست این روزگار است که با تدوین "مبنای فیزیولوژی بدن انسان"، که در فاصله سالهای ۱۷۵۷ تا ۱۷۶۶ در هشت جلد انتشار یافت، برجسته ترین فیزیولوژیست زمان شناخته شد. سپالانتسانی نیز از فیزیولوژیستهای برجسته قرن هجدهم است. او نخستین کسی است که دریافت قلب، بت انقباض خود، خون را به رگهای مویین میراند. او ثابت کرد که تعرق با تنفس یکسان نیست، ولتر تا اندازه ای میتواند کار تنفس را انجام دهد. با اینهمه، انسان قرن هجدهم چندان از پنجه قهار بیماری رهایی بخشید. ولتر میانگین عمر را در روزگار خود بیت و دو سال برآورد کرده است. مرگ و میر نوزادان و کودکان در محله های فقیرنشین شهرهای بزرگ گاهی به پنجاه درصد میرسید. پنجاه و هشت درصد نوزادان لندن پیش از رسیدن به روز پنجم می مردند. سقط جنین و جلوگیری از بارداری در این قرن همچنان ادامه یافت، گرچه خطر بیماریهای همه گیر کمتر از قرون گذشته شده بود، اما همچنان جان مردم را تهدید می کرد. ولتر برآورد کرده است از ۱۰۰ نفری که پا به جهان می نهند دست کم ۶۰ نفر آبله میگردند، و از این ۶۰ تن ۲۰ نفر می مردند. بیمارستانها نتوانسته بودند امکانات خود را، متناسب با نیازمندیهای مردم به نگهداری نهادی از آنان به همگام بیماری، گسترش دهند. معدودی از پزشکان با آشنا ساختن مردم با پیشگیری درآمد خود را به خطر می افکندند. داروسازان، جراحان، و پزشکان شاید برای غارت دارایی مردم با هم رقابت می کردند. رگ زنی هنوز چاره همه بیماریها بشمار می آمد. یک پزشک برآورد کرد که در ۱۷۵۴ در فرانسه ۴۰۰۰۰ بیمار، از خونریزی مفرط پس از رگ زنی درگذشته اند. بیماری آبله در ۱۷۲۱ در لندن شیوع یافت و بیش از همه کودکان را از پای درآورد. مایه کوبی به سرورم آبله انسانی هنوز نتیجه مطلوب نبخشیده بود، و تلفات مایه کوبی، با آنکه تا چهارصد درصد کاهش یافته بود، هنوز بسیار بود. جنر، جراح انگلیسی، دریافته بود گاوداران انگلیسی که قبلا آبله گاوی (آبله نسبتا خفیف) گرفته اند، در برابر بیماری آبله مصونیت دارند. در حدود ۱۷۷۸، وی به این اندیشه رفت که از گاو بیمار واکسنی برای پیشگیری آبله بسازد. (واکسن از واژه لاتین واکا به معنی گاو است). پس از موفقیت آزمایشهای جنر، پارلمنت در ۱۸۰۲ تا ۱۸۰۷، برای توسعه کار و تکمیل واکسن ۳۰۰۰۰ پوند در اختیار دکتر جنر نهاد. با گسترش

دانش پزشکی، این فن چنان پیچیده شد که به شاخه های تخصصی تقسیم گردید. بیماریهای زنان هنوز رشته ای تخصصی نشده بود، ولی مامائی حرفه ای تخصصی بود که بیش از پیش به دست مردان می افتاد. ویلیام سملی، بابررسی ساز و کار زایمان، و با به کار بردن فور سپس، مامائی را در انگلستان توسعه داد و بررسیهای سی ساله خویش را در کتاب "مامائی" (۱۷۵۲) منتشر ساخت. در ۱۷۲۸ ویلیام چزلدن و ژاک داویل با حراحی آب مروارید دانش پزشکی را گسترش بسیاری دادند. خیا کوموروذریگوئث به ابداع زبان با یک دست پرداخت. آبه شارل میشل دو ل/اپه با حرکات دو دست، برای لالان الفبایی ساخت و عمر خود را به نگهداری کران و لالان سپرد. به ضعف اندیشه های مبتنی بر الاهیات کهن، که دیوانگی را معلول دخول دیوی به تن انسان، برای کیفر دادن گناهان موروئی و اکتسابی وی، می دانست (بوسوئه و وزلی چنین عقیده ای داشتند)، رفتار جامعه با دیوانگان ملایم تر و انسانی تر شد. تیمارستانها برای تسکین دیوانگان از داروها و وسایلی چون تریاک، کافور، رگزی، تنقیه، و مشمع خردل استفاده می کردند؛ شمع خردل را بر سر بیمار می نهادند. بعضی از پزشکان می پنداشتند که با ریختن ناگهانی آی سرد بر سر بیمار مالیخولیایی بیماری وی را می توان تخفیف داد؛ برخی دیگر زناشویی را یگانه درمان بیماران روانی می شمردند. کویکرها ی پنیسلوانیه نخستین مردمی بودند که برای درمان دیوانگی روش خردمندانه ای پیش گرفتند و در تیمارستانهایی که بنیاد نهادند، شرایط زندگی بیماران را، چون خود بیماری، مورد توجه قرار دادند. دولت فرانسه در ۱۷۸۸، برای اصلاح وضع تیمارستانها و بهبود درمان بیماری روانی، کمیسیونی برگزید. سرپرست این کمیسیون فیلیپ پنیل بود که پس از آموختن علوم دینی و فلسفه، سرانجام به انسان دوستی و لئتر، دیدرو، و روسو گردیده است. او در ۱۷۹۱ کتابی، به نام "رساله پزشکی\_فلسفی درباره دیوانگی"، منتشر ساخت که فصلی جدید در دانش پزشکی است. آزاد کردن دیوانگان از اتاقهای زندان مانندشان، و واداشتن آنها به تمرینهای فکری و بدنی سودمند در روشنایی خورشید و راهروها، یکی دیگر از پیروزیهای جنبش انسان دوستی در این قرن لا اداری بود. پس از تحول مایه کوبی، به واکسینه کردن، اساسی ترین پیشرفت پزشکی قرن هجدهم در زمینه جراحی بود. تا ۱۷۴۵، جراحی در انگلستان هنوز به دست سلمانان ها بود. ولی لوئی چهاردهم آنان را در فرانسه از جراحی بازداشته بود. لوئی پانزدهم در ۱۷۲۴ با تاسیسی پنج کرسی جراحی در کولژ دو سن\_کوم پاریس موافقت کرد. برجسته ترین جراحان قرن هجدهم بیشتر فرانسوی بودند. جراحی در آلمان و انگلستان هم با گشایش کالج شاهی جراحی و کالج پزشکی جراحی دستخوش دگرگونی شد. فزونی ثروت و افزایش شمار و دارائی طبقه متوسط، و گسترش دانش و آموزش پزشکی درآمد پزشکان را افزایش دادند و مقام اجتماعی آنان را اصالت بخشیدند و در نتیجه دستمزد و درآمد پزشکان افزایش یافت.

## ملحدان

گوتنبرگ سیمای اروپا را دگرگون ساخته بودصنعت چاپ وسیله گسترش و انتشار تاریخ، علوم، و انتفاد از کتاب کقدس، و آثار کلاسیک قبل از مسیحیت میگذشت. فیلسوفان اکنون میتوانند اندیشه های خویش را با مردم بیشتر و آماده تری در میان نهند. ایمان به خرد که فرانسیس بیکن یک قرن قبل منادی آن بود، این عصیان را که به شکل نهضت خداپرستی نمایان شده بود با رواداری نسبی تحمل کرد، و شاید به همین سبب بود که آتش عصیان در این کشور فرو نشست. آزاد اندیشان فرانسه در پیکار خویش از منفکران انگلیسی الهام می گرفتند. اندیشه های فرانسیس بیکن را درباره دانش استقرایی از قیاس سحر آمیز دکارت، که خدا و ابدیت را از هستی خود دکارت بیرون کشیده بود، سودمندتر و ثمر بخش تر دانستند. عوامل فکری دیگر نیز اعتقادنامه قرون وسطایی را متزلزل می ساختند. "فیلسوفان" در نکوهش اسپینوزا به مسیحیان اصیل آیین پیوسته بودند، زیرا این یهودی بزرگ ملحدی شناخته شده بود که سخن گفتن از او، بدون نکوهش وی، خطرناک می نمود. چنان که ولتر و هیوم نیز هنگام سخن گفتن از او همین حيله را بکار می بستند. فیلسوفانی چون لئوکیپوس، ذیمقراطیس، اپیکور، و استرابون، که مردانی بی باک و با شهامت بودند، خرد و تجربه را راهنمای خویش ساختند و ملیه، کشیش بخش کلیسایی اترپینیسی، در شامپانی، آزادی اندیشه را حق اساسی و ابتدایی انسان می شمرد. ژولین اوفروا دو لامتری، نیز که در کالج کلیسایی سن\_مالو تحصیل می کرد از پیروان سرسخت و پرحرارت ژانسیستها شد. او در سه اثر جداگانه خویش \_ "گفتاری درباره خوشبختی"، "لذت"، و "فن لذت بردن" \_ نوشت که "خود دوستی برترین فضیلت، لذتجویی غایت نیکی است! جنایتهای جنایتکار محصوا توارث و محیط است، او را بجای پند و اندرز با دارو و درمان، و با انسانیت و نیکخواهی آگاه از جبر و تقدیر جهانی، باید معالجه کرد. کار قضاوت را باید به آگاهترین پزشکان سپرد." این سخنان نمودار چیرگی اندیشه های اپیکور ( آنگونه که به غلط استنباط میشد) بر افکار زنون کتیونی در فرانسه قرن هجدهم هستند. در فلسفه رواقی عصر کلاسیم لئوئی چهاردهم جای خود را در عصر روشنگری به دفاع از فلسفه لذتجویی اپیکور، جامعیت ماده، و تبعید خدایان می سپرد. لامتری، در سن چهل و دو سالگی در روز ۱۱ نوامبر ۱۷۵۱ فوت کرد. او بر سر سفره مردی که به دست وی شفا یافته بودپر خوری کرده و بدنبال آن، تب کرد، و مرد<ولتر گفت برای نخستین بار بیماری پزشکش را کشته است. شاه برای او مرثیه شیوایی می نوشت، و ولتر نفس راحتی کشید. اندیشه های لامتری بعدها به دیدرو و د اولباک رسیدند.

## دیدرو و دایرة المعارف

دنی دیدرو در ۱۵ اکتبر ۱۷۱۳ در لانگر، واقع در شامپانی و چهل و پنج کیلومتری دیژون، زاده شد. در ۱۷۳۳ در کالج یسوعی "لوئی لو گران" پاریس دانشنامه فوق لیسانس گرفت. اما یسوعیان این شاگرد و دست پرورده خود را از خویش راندند. و این امری بود که بارها اتفاق افتاده بود. در مدتی که به تنگدستی دچار شد از راه تدریس ریاضیات و کار در کتابفروشی روزگار خود را طی کرد. در همان هنگام به تحصیل ریاضیات و زبانهای لاتین، انگلیسی، و یونانی ادامه میداد و زبان ایتالیایی را نیز فرا می گرفت. پس از آثار بیکن "هابز و لاک" نوشته های خدا پرستان انگلستان را خواند. "پژوهش در مورد فضیلت و شایستگی" شافتری را به زبان فرانسه ترجمه کرد (۱۷۴۵) و "اندیشه ها"ی خود را نیز بدان افزود. دیدرو در ۱۷۴۶ "افکار فلسفی" را، بدون نام و نشان منتشر ساخت. دیدرو مانند ولتر، خداپرست بود و طرح و نظم جهان را گواه بر هستی خدایی هوشمند و خردمند شمرد. میگفت که فلسفه مکانیکی می تواند ماده و حرکت را باز نماید، ولی از تبیین ماهیت زندگی و اندیشه آدمی ناتوان دانست. دیدرو معتقد بود که تصورات ما از راستی و ناراستی نتیجه تجارب جواس ما هستند، نه شعور خدادادی ما. حتی اندیشه های ما درباره خدا اکتسابی، و چ. ن تصورات اخلاقی ما، نسبی و متغیرند. در ۱۷۵۰ که ولتر فرانسه را ترک کردو به برلین رفت، و روسو گفتاری درباره تمدن نوشت، دیدرو طرح تدوین "دایرةالمعارف" را منتشر ساخت. دیدرو در همان هنگام به پژوهش روانشناختی دیگری گریز کرد و در ۱۷۵۱ نتایج تحقیقات خود را در "نامه در باب کر و گنگ ها، برای کسانی که میسنوند و سخن میگویند" منتشر ساخت. جلد هفتم دایرةالمعارف، که در پائیز ۱۷۵۷، از چاپ خارج شد، بحرانی شدیدتر از بحرانهای قبلی همراه آورد. دیدرو پس از بازگشت به پاریس، برای تصنیف نه جلد دیگر "دایرةالمعارف" قراردادی به مبلغ ۲۵۰۰۰ لیور با ناشران بست. آخرین جلد دایرةالمعارف در ۱۷۶۵ از چاپ خارج شد؛ تا سال ۱۷۷۲ یازده جلد حاوی کلیشه به "دایرةالمعارف" اضافه کردند. "ضمیمه" پنج جلدی و "فهرست عمومی"، ("نمایه") دو جلدی "دائرةالمعارف" نیز در فاصله سال های ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۰ انتشار یافتند. دایرةالمعارف از تکنولوژی صنعتی، که سیمای اقتصادی انگلستان و فرانسه را دگرگون میساخت، با شور و علاقه بسیار بحث کرده است. دیدرو، با هوشمندی، دشواریهای واقعی کار را حس می کرد و



امیدوار بود که نقصها و اشتباهات آن در آینده ای نزدیک اصلاح شوند. با اینهمه دایرةالمعارف در مراکز فکری بر اروپا راه پیدا کرد.

## فصل بیستم

### دیدرو و پروتئوس

دیدرو تخیلی اندیشمند داشت. وی اندیشه‌ها، فلسفه‌ها، و شخصیتها را مانند اشکال و صحنه‌های مرئی میدید. او در "افکار در تعبیر طبیعت"، که در ۱۷۵۴ آنرا بی نام و نشان منتشر ساخت، از اصالت وحدت، ماده‌گرایی، فلسفه مکانیکی، اصالت حیات، و تکامل بحث کرده است. وی، که همچنان مفتون اندیشه‌های بیکن بود، شیوه‌های او را فرا گرفته، و گفتن سخنان قصار را از وی آموخته بود، به پیروی از او، از دانشمندان خواسته است که برای تسخیر طبیعت، به یاری خرد و آزمایش، بکوشند، و تلاشهای خود را در این راه هماهنگ سازند. دیدرو در یکی از شگرفترین آثار ادبی فرانسه - دالامبر - تفکرات خویش را درباره طبیعت دنبال کرده است. این ویژگی خاص دیدرو است که اندیشه‌هایش را به صورت رویا فرامی‌نماید. دیدرو در "مبانی فیزیولوژی" (۱۷۷۴) نظریه خود درباره تکامل را خلاصه کرده، و در ضمن از "حلقه مفقوده" سخن گفته است. دیدرو در یکی از آثار خود به نام "گردش شکاک" (۱۷۴۷)، به خدمات مسیحیت در راه اصلاح شخصیت و آداب و رسوم مردم اذعان کرده بود؛ او در یکی دیگر از آثار خویش، به نام "گفتگوی فیلسوف با مارشال دو" (۱۷۷۶)، از شکاکی خیال، به نام "کرودلی" (در ایتالیایی، به معنی ستمگر)، سخن میگوید که با زن سرشناسی سرگرم گفتگوست. برجسته‌ترین اثر دیدرو "برادرزاده رامو" است، نه "ژاک جبری و اربابش". گوته این کتاب را "اثر کلاسیک مردی برجسته" خوانده است. در این کتاب تاکید میکند که "در طبیعت، انواع یکدیگر را می‌درند". موازین اخلاقی، به دیده‌ی وی، نیرنگی است که با آن زیرکان ساده دلان را، و ساده دلان خویشتن را، می‌فریبند. دیدرو، در واقع دارای دو سیرت متفاوت بود: نفس خصوصی یا نهان، با همه انگیزه طبیعت بشری، و نفس نمایان و اجتماعی، که آموزش، انضباط، و اخلاق را لازمه زندگی در پناه اجتماع می‌شمرد. او از دیدگاه زیست‌شناسی به مسئله اخلاق می‌نگریست و سازمان اجتماعی را یگانه ضامن بقای فرد می‌دانست. اندیشه‌های اقتصادی دیدرو ظاهراً تندروانه، اما عملاً ملایم و معتدل بود. همچنین دیدرو تمایلات و پیش‌داوریهایی خود را درباره هر اثر هنری، بی‌پرده و بی‌ملاحظه، با خوانندگان گزارشهای خویش در میان نهاده است. گزارشهای او بررسی انتقادی نمایشگاه‌های تابلوهای نقاشی و مجسمه‌های موزه لوور بود که هر دو سال یکبار برپا می‌شدند. دیدرو زندگی را با ریاضات، فیزیک

آغاز می‌کرد، و با تئاتر و موسیقی پایان داد. او به نمایشنامه‌هایی که نوشته است بیش از داستانهایش اهمیت میداد. به طور کلی، دیدرو مردی بود بد و خوب، درست و نادرست، منحرف و روشن بین، نامتعادل و خلاق، خیالپرور، رزمجو، و آگاه که آثار بسیاری برجای گذاشت.

## فصل بیست و یکم

### پیکار گسترش می‌یابد

الوسیوس در ۱۷۳۸ با ولتر آشنا شد، و در بوردو مهمان مونتسکیو شد، مدتی را نیز در بورگوئی با بوفون گذراند. و در سالون مادام دو گرافینی، با دیدرو، گریم، روسو، و بورگو ملاقات کرد. این چنین شد که مسیر زندگیش تغییر کرد و از مقاطعه کاری به نویسندگی روی آورد. کتاب محبوب الوسیوس، پس از هفت سال تلاش، در ۱۵ ژوئیه ۱۷۵۸، به نام "درباره ذهن" از چاپ خارج شد. در دومین کتابش به نام "درباره انسان"، از آزادی گفتار، نشریات، دین و اجتماع دفاع کرده، مردان، زنان، و همه طبقات را در برابر قانون، و از نظر حق برخورداری از فرصتهای آموزشی، برابر شناخته است. الوسیوس، چون بیشتر "فیلسوفان"، فلسفه خود را با لاک آغاز میکند: ذهن و روح یکی نیستند، ذهن مجموع یا، یا توالی، حالات ذهنی است، روح حساسیت سازواره و ظرفیت دریافت احساساتست. برداشت انسان از خوبی و بدی محصول تربیت و الزامات خانواده، جامعه، و دولت و دستگاه دینی اوست. هرگاه که انسان از این الزامات - مانند حکومت مطلقه، جنگ، یا جمعیتی میرهد، قانون و اصول اخلاق را از یاد می‌برد. او تمرکز ثروت و نظام پولی را که مسئول این تمرکز است نکوهش می‌کند: جایگزینی پول بجای زمین، که نشان و پایه قدرت است، چنان مسابقه ای برای تحصیل ثروت پدید می‌آورد که ثبات جامعه را برهم میزند. جنگ طبقاتی را تشدید می‌کند، و به تورم پولی و ویرانگری می‌انجامد. اندیشه‌هایی که انقلاب فرانسه را پدید آوردند، و تقریباً همه اندیشه‌هایی که تمام ملتها را به جنب و جوش انداخته اند، در الوسیوس و دو کتاب او گرد آمده بودند. محبوبترین "فیلسوفان" پاریس یک آلمانی بود که در ادسهام، در اسقف نشین شپایر آلمان، چشم به جهان گشود (۱۷۲۳)، د اولباک از ماریوو و دیگر نویسندگان دستگیری می‌کرد، کتابخانه ای بزرگ، تابلوهای نقاشی و طراحی، و نمونه های تاریخ طبیعی گرد می‌آورد. سالون وی در پاریس، مشهور بود. د اولباک به استوار ساختن موازین اخلاقی بر شالوده معتقدات دینی را کاری خطرناک میدانست، زیرا معتقد بود که این معتقدات دستخوش دگرگونی هستند و انهدام آنها اخلاق را نیز، که به آنها

وابسته اند، به خطر نابودی خواهد کشید. او با نظم و قاعده به افکار همه موجودات و اندیشه های فوق می پردازد، و طبیعت را، با همه زیبایی ها، ستمگریها، محدودیتها، و امکاناتش، میپذیرد. حقیقت را تنها ماده حرکت می راند، بر شتلوده ماده گرایی خویش اخلاقی بنیان مینهد که امیدوار است وحشیان را متمدن سازد، سیرت افراد و نظام اجتماع را بهبود بخشد و حتی زندگی محکوم به فنا را با شادی درآمیزد. او معتقد است انسان، برای آنکه به ریشه مفاسد اجتماعی پی برد و چاره آنها را بشناسد، به قرنها آموزش و تجربه نیازمند است.

## ولتر و مسیحیت

سخنان ولتر همچون آتش به سراسر اروپا سرایت کرد و در اندیشه مردم اثری پیگیر نهاد. در حدود ۱۷۳۴، هنگام اقامت در سیره، در صدد برآمد که، در "رساله مابعدالطبیعه"، اندیشه هایش را، درباره اولین و آخرین مسائل فکری، مدرن و منظم سازد. سالهل قبل از آنکه پبلی انگلستان را با این مقیاس آشنا سازد، که جهان به ساعت و خالق آن به ساعت ساز مانند است، ولتر اظهار داشت که این منطقی است اگر برای جهان ذهنی عاقلی در نظر بگیریم، ذهنی که رابطه اش با جهان همانند رابطه ساعت ساز با ساعت است، جهان دارای نظم بدون آفریننده ای خردمند نمی توانسته است به وجود آید. ولتر در فاصله سالهای ۱۷۳۴ تا ۱۷۵۶، بارها به مسائل مابعدالطبیعه و الاهیات اندیشید. تا پایان عمر، ایمان خویش را به خداوند بر قراین نظم جهان استوار ساخت. ولتر خویشتن را خداپرست می خواند، اما بیشتر از آنکه یک خداپرست باشد "خداشناس" بود. خدای او نیروی فاقد شخصیتی نبود که کمابیش همسان طبیعت باشد، عامل آگاه و هوشمندی بود که طرح جهان را در انداخته بودو بر آن فرمان می راند. در صبح روز اول نوامبر ۱۷۵۵، "روز یاد بود قدیسان" زمین لرزه شدیدی شهر لیسیون را لرزاند. همچنین نیز، شمال آفریقا به لرزه درآمد. ۳۰ کلیسا و ۱۰۰۰ خانه در زیباترین پایتخت جهان با خاک یکسان شد. فیلسوفان به اندیشه افتادند. ولتر، با واکنشی خشمگینانه در برابر خوش بینی نخستین خود، بزرگترین شعرش را سرود که "آزمایش اصل همه چیز درست است" نام داشت. شاعر به جهان زندگان می نگردو تنازع بقا را به هزار شکل می بیند؛ هر سازواره زنده ای دیر یا زود به دست دیگری کشته میشود. وجود خداوند رازی است که نمی توان از آن پرده برگرفت. روسو در نامه ای بلند و شیوا به ولتر نوشت که بدبختیهای انسان معلول اشتباهات خود انسانند. زمین لرزه لیسیون کیفی شایسته ای است برای مردمی که از زندگی در آغوش طبیعت دل کنده، و به شهرها پناه برده اند. روسو، همچنین نوشته بود که ایمان به نیکی خداوند چاره بدبینی است. ناشری نسخه ای از این نامه را بدست آورد و به چاپ رساند. بسیاری از مردم روسو را ستودند و آن نامه را پاسخی درست و مستدل به شعر ولتر شمردند. ولتر زمان درازی، که برای او غیر عادی بود، آرام ماند. هنگامی که به بحث درباره خوشبینی پرداخت، در کار نوشتن کاملترین کتابش بود؛ کتابی که در طی زندگی یک نسل آوتزه جهانی یافت و اکنون زنده ترین اثر و یادگار ولتر، و نماد او، به شمار می آید. در اوایل ۱۷۵۹، به این نام انتشار یافت: "کاندید یا خوشبختی". روی جلد آن چنین نوشته شده بود. "ترجمه از متن آلمانی دکتر رالف، با اضافاتی که، پس از مرگش در میندن، از او بدست آمده اند." "شورای بزرگ" ژنو بی درنگ فرمان داد که این کتاب را بسوزانند. البته، ولتر این اثر را از آن خود ندانست و به روست کشیش در ژنو نوشت؛ "آنان که این مهملات را از آن من می دانند عقل و شعور خود را از دست داده اند".

اما فرانسویان می دانستند که نویسنده "کاندید" کسی جز ولتر نیست. در خلال سایر پیکارها، دشمنی ولتر با مسیحیت با نفرتی در آمیخت که ده سال دوام یافت. ولتر در روزگار جوانی معجزات و افسانه هایی را که مایه دلخوشی انسانند را به باد تمسخر گرفته، سپس به معتقداتی چون تثلیث، تجسم خدا در مسیح، و کفار شدن مسیح - که توماس آکوئیناس نیز صریحاً اعتراف کرده بود که خرد انسان از درک آنها ناتوان است - به دیده شک و تردید نگریسته بود. روحانیون فرانسه در نیمه اول قرن هجدهم نسبتاً روا داری دینی را رعایت می کردند، "وجود سلسله مراتب در میان روحانیون در پیشرفت جنبش روشنگری سهیم بود. ولتر از آن پس نوشته های خود را اکنون به نام ولتر منتشر نمیساخت، وی از بیش از صد نام مستعار گوناگون استفاده کرده است؛ در سال ۱۷۶۳، ولتر اندیشه خویش را به نمایشنامه مغطوف ساخت. داستان کوتاه بی ارزشی، به نام "سیاه و سفید"، نوشت و کتابچه پرسش و پاسخی، به نام "کاتشیسم مرد شریف"، تصنیف کرد که متضمن "دین طبیعی" او بود. در سال ۱۷۶۴ یکی از برجسته ترین آثار خویش، با عنوان "فرهنگ فلسفی" به نگارش در آورد. بزرگان شهر ژنو "فرهنگ فلسفی" را نپسندیدند؛ ولتر نیز، مانند پاسکال راهی را برگزید که همانا تسلیم عقل منطقی خود به کلیسای کاتولیک بود، البته به اندازه پاسکال دور نرفت، اما پس از هفتاد سالگی، یا سردرگمی، در همان راه گام نهاد. نخست به این اندیشه رفت که دین داری برای انسان سودمند است. ولتر در نزدیکی کاخ در فرنه کلیسای کوچکی ساخت و با غرور بر سردر آن نوشت: "ولتر خود را برپا می دارد." پس از ۱۷۶۸، به پیروی از عادات صومعه نشینان، اجازه داد که هنگام صرف خوراک برایش مناجات بخوانند، و بیش از همه به مناجاتهای ماسیون علاقه نشان می داد. ولتر ادبیات را حتی در جامعه کشیشی، دوست می داشت و ارج می نهاد. ولتر در آخرین سالهای عمر (۱۷۷۸-۱۷۷۰) قلم خویش را بیشتر به پیکار با الحاد سپرد تا به مبارزه با مسیحیت. به مقاله "خدا" در "فرهنگ فلسفی" دو بخش تازه اضافه کرد و، در هر دو، به دستگاه طبیعت د اولیاک تاخت. در ۱۷۷۲، رساله ای، به نام "ناچاریم جانب داری کنیم"، نوشت و در آن از اعتقاد به خدا و رواداری دینی دفاع کرد.

فصل بیست و سوم

## پیروزی فیلسوفان

در فاصله سالهای ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ در فرانسه نزدیک به نهصد اثر در دفاع از مسیحیت انتشار یافتند، که نود جلد آنها تنها در عرض یکسال (۱۷۷۰) به چاپ رسیدند. دینداران فرانسه در برابر هر یک کتابی که در مخالفت با عقاید مسیحی نوشته شد مانند "افکار فلسفی" دیدرو، "درباره ذهن" الوسیسم، و "امیل" روسو \_ ده ردیه نوشتند و به چاپ رساندند. پس از آنکه خرجه پوشان و فروتنان از فرانسه اخراج شدند و روزنامه نگاران با "فیلسوفان" در افتادند، پیکار حادثتر و بی رحمانه تر شد. اکنون همه هوش و زبان مردم پاریس در خدمت دو واژه تاب آوردن و کشتنت بود گرچه سقوط ناگهانی انجمن "عیسی" به واسطه فشار پارلمان پاریس بود، نه پیکار، فیلسوفان، با اینهمه، این رویداد نمودار وضع آن روزگار است. یسوعیان در طول یک قرن نیرومندترین گروه در میان پیروان کلیسای کاتولیک شدند. پارلمان پاریس و دانشگاه سوربون از آغاز پیدایش یسوعیان در پاریس با آنان سر ناسازگاری داشتند مخالفان از اهمیت بسیاری که در آموزشگاههای یسوعی به تدریس زبان و ادبیات لاتینی داده می شد ایراد می گرفتند که: این آموزشگاهها با نشر و تعلیم، اندیشه های سنتی علوم را از پیشرفت باز می دارند. فیلسوفان اندک دریافتند که سقوط یسوعیان پیروزی برای ژانسنیتها و پارلمان است؛ و اخراج آنان آزاد اندیشان فرانسه را با دشمنی سرسخت تر از یسوعیان روبه رو ساخته است. خروج یسوعیان در آموزش فرانسه آشوب و وقفه ای پدید آورد اما پس از چندی لاشاروته، در ۱۷۶۳، "گفتار درباره آموزش ملی" را نوشت. او به لیاقت و شایستگی بی مانند بسیاری از معلمین دینی اذعان داشت اما می گفت که رهبری آموزش و پرورش بدست روحانیان، جوانان از پرداختن به اندیشه های بکر و تازه باز می دارد و آنان را سر سچرده قدرتهالی بیگانه میسازد. این چنین بود که در آموزش و پرورش و شیوه های آموزشی فرانسه دگرگونی شگرفی پدید آمد در این زملن، فیلوفان امیدهای خویش را درباره آینده به نظام جدید آموزش و پرورش دوخته بودند. آنان اخلاق طبیعی را برای انسان کافی می دانستند. برخی از "فیلسوفان" پذیرفتند که احترام به مصالح جامعه مستلزم غلبه کلی خرد در میان همه مردم است، یعنی یک خود شیفتگی چندان "روشنگرانه" که نتایج انتخاب خود را رد چشم اندازی آنچنان گسترده ببیند که خودخواهی فرد با خیر جامعه سازگار باشد. فیلسوفان با ملی گرایی و میهن پرستی مخالف بودند زیرا به نظر آنان این احساسات به مفاهیم انسانیت و تعهد اخلاقی را محدود می سازند و وسیله ای در دست شاهان برای زهبری مردم به جنگ و کشتار می شوند. جنبش فیلسوفان در پاریس به همه طبقات سرایت کرد و در سراسر اروپا پیروز شد. در واقع این فیلسوفان و عالمان الهی بودند که قاطع ترین پیکار قرن هجدهم را رهبری می کردند نه جنگ جویان و سیاست مداران. مجموعه اندیشه های "فیلسوفان" و پیروان روسو بود که در قرن نوزدهم اندیشه انسان را، به نحو بی سابقه ای، به تحرک واداشت، و ادبیات، علوم، فلسفه و اصول کشورداری را دست خوش دگرگونی کرد.

تایپ برای وبسایت چیستی ها: زهره

<http://chistiha.com>